

آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان
پژوهشگاه زبان و ادبیات رودکی

تأثیر مصر در تمدن ایران باستان

دکتر ایرج بشیری

استاد تاریخ دانشگاه مینه سوتا

محرر مسئول

دکتر سیف الدین نظرزاده



دوشنبه، تاجیکستان

۲۰۰۷

با قرار شورای علمی پژوهشگاه زبان و ادبیات رودکی
چاپ میشود.

تأثیر مصر در تمدن ایران باستان	نام کتاب
ایرج بشیری	مؤلف
نظرزاده سیف الدین	محرر مسئول
انتشارات دوشتیج	ناشر
دوشنبه، ۲۰۰۷	زمان و مکان چاپ
۵۰۰	عدد نشر

پیشگفتار

با دکتر ایرج بشیری تابستان ۱۳۷۸، هنگامی که به عنوان رایزن فرهنگی کشورمان به تاجیکستان رفته بودم، آشنا شدم. یکروز برای استفاده از کتابخانه رایزنی به محل رایزنی آمده بود او را در کتابخانه دیدم. خود را معرفی کرد که ایرانی و اصلاً اهل بهبهان و اکنون سالهاست که در امریکا مقیم و استاد دانشگاه مینه سوتاست.

آرامش و وقار او در برخورد نخستین، ملاقات کننده را جذب می کند. میانه بالاست، چشمان روشن عسلی و پیشانی بُلند دارد. شمرده، روشن و فصیح سخن می گوید. با شعر اغلب شاعران معاصر آشناست. اسم مرا هم شنیده است و برخی کتابهای شعر چاپ شده ام را از من می گیرد تا اگر شعری را پسندید، در سایت ویژه ای که برای شعر معاصر ایران دارد، به انگلیسی ترجمه کند؛ و همین کار را هم کرده است.

از او پرسیدم: در تاجیکستان چه می کند؟ و معلوم شد که به دعوت مردم تاجیکستان برای شرکت در سالروز جشن استقلال این کشور به شهر "دوشنبه" آمده است. اما توضیح می دهد که از ۱۹۹۰ میلادی با دانشگاههای تاجیکستان همکاری علمی داشته و دارای دکترای افتخاری از دانشگاه دولتی تاجیکستان می باشد. همچنین میگوید او و آقای رفسنجانی تنها ایرانیانی در جهان هستند که به دریافت لقب آکادمیسین و عضو بین المللی آکادمی علوم تاجیکستان مفتخر شده اند.

دانش مستمر و شور خاموش اما پیگیر او برای آموختن و آموزاندن، احترام برانگیز است و محصلوی این شور و تلاش تألیف و انتشار بیش از دوازده کتاب در حوزه های: شاهنامه شناسی، حافظ شناسی، تاریخ گذشته ایران، تاریخ سامانیان، شناخت زندگی و شعر عصر کمال خجندی، شناخت نوروز، شناخت صادق هدایت و تحلیل بوف کور او، شناخت معاریف و

بر جستگان فرهنگی - ادبی تاجیکستان و ایران و افغانستان و حتی قرقیزستان است که آز این کشور نویسنده مشهور جهانی آن، چنگیز آیتماتوف را در کتابی به غرب شناسانده است.^۱

آنچه احترام بیشتر مرا بر او بر انگیخت این بود که او با آنکه مت加وز از چهل سال است که به ایران نیامده امّا علاقه او به فرهنگ و ادب و تاریخ ایران و حتی لهجه او در زبان مادری اش فارسی، کوچکترین و کمترین تغییری نیافته است.

*

*

*

رساله ای هم که در دست دارید، یکی از وُجُوه علاقه او به تاریخ گذشته ایران است.

دکتر بشیری در این رساله کوتاه علمی، با نگاهی دقیق و موشکافانه و علمی بر پایه اسناید تاریخی، به بررسی وُجُوهی از تقابل و تعاطی و تأثیر متقابل تمدن های ایران و مصر در یکدیگر پرداخته و همچنانکه از یک دانشمند انتظار می رود، بدون هیچ تعصّب، هرجا که مصر، در سابقه تمدن پیش تر بوده، بدان اذعان کرده است.

مهمنترین جنبه این پژوهش و چشمگیرترین بخش آن، نیمة دوّم و بخش پایانی آنست که در آن، دکتر بشیری در یک نتیجه گیری علمی کاملاً بدیع و تازه، به ما نشان می دهد که برخی از پادشاهان هخامنشی کشور ما، پس از سلطه بر مصر، در زمرة فراعنة بزرگ مصر، مورد پذیرش مردم آن سرزمین بوده اند و حتی او در این پژوهش، شباهت هایی میان مقابر فراعنه و گورجای داریوش اول و شاهان دیگر در نقش رستم و پاسارگاد می یابد.

این جنبه از این پژوهش وی و بدیع بودن او، البته در برخی تحقیقات دیگر دکتر بشیری، سابقه دارد از جمله در تحلیل ساختار شناسانه

۱ زندگینامه و فهرست دقیق آثار دکتر بشیری در پایان این پیشگفتار آمده است.

او از "بوف کور" صادق هدایت، با مربوط ساختن بوف کور با دو منبع اساسی آن یعنی "بودا کاربیتا" و "کتاب مردگان اهل تبت"، نشان می دهد که ساختار داستان بوف کور، بر مبنای زندگی بودا و علاقه بشر به فرار از چرخه زندگی و ندامت او از زندگی دوباره، بنا شده است، و این تحلیل نیز کاملاً بدیع و تازه است.

* * *

من یقین دارم که اثر حاضر، نظر صاحب نظران و فرهیختگان امروز ایران را جلب خواهد کرد، چنانکه پیش از انتشار هنگامی که موضوع آن را با استاد بهاء الدین خرم‌شاهی در میان نهادم، برای ایشان هم جالب بود.

خوب، چرا من روده درازی کنم، اگر بیزد دور، گز نزدیک است و کتاب در دست شماست. از قدیم هم گفته اند: مُشك آنست که خود ببوید، نه آنکه عطار بگوید. این شما و این رساله دکتر ایرج بشیری: با نام کدامیک از شاهان هخامنشی ایران، فرعون مصر هم بوده است؟

دکتر سید علی گرمارودی

۱۳۸۵ بهمن
۲۰۰۷ فوریه ۳۰

دیباچه

سالهای است که تدریس درباره ایران باستان و تحقیق درباره روابط آن کشور با جهان قدیم بخش مهمی از فعالیت های پژوهشی این جانب را تشکیل می دهد. با وجود این تنها در چند سال اخیر است که برداشت من از این روابط بطور چشمگیری تغییر یافته است. دلایل این تغییر یکی آشنائی بیشتر با مطالعات جدید درباره مصر باستان و درک نقش نافذ "ماات" در زندگی مصریان قدیم و دیگری شناخت بهتر نقش "فر" در کیهان شناسی، اسطوره شناسی، و تاریخ شناسی ایرانی است.

در خلال مدتی که در باره مسائل مربوط به این تحقیق فکر میکردم، دو نکته اساسی را بطور مدام در مدد نظر داشتم. از آن جا که این نکات حائز اهمیت می باشند بجایت که خواننده را نیز با آنها آشنا سازم. نکته اول مربوط به وجود ظاهری و یا شباهت هائی می باشد که می توان بین کوه - گورها و معابد تدفین در مصر از یک سو و مجتمع تخت جمشید - پاسارگاد از سوی دیگر پیشنهاد کرد و ادعا نمود که وجود آنها دلیل تأثیر تمدن مصر قدیم بر تمدن ایران است. هر چند چنین شباهت هایی، هر قدر چشمگیر هم باشند، نمی توانند به تنهایی شاخص چنین نفوذ عمیقی باشند.

نکته دوم مربوط به اصول غیر مادی مانند "فر" و "ماات" است که هر دو بر اصل "السلطان ظل الله" پایه گذاری شده و بطور کلی زیر بنا و علت ساختن اهرام و معابد می باشند. آیا داریوش اول بیستون را جهت استحکام بخشیدن به "فر" شاهی و قدرتمند نمودن حکومت خود بوجود نیاورده؛ و آیا "رامسس دوم" مجتمع ابوسمبل را جهت نشان دادن پشتیبانی بی چون و چرای خویش از "ماات" در "نوبه" نساخت؛ بکلام دیگر،

شباهت های ظاهری بین بناها و معابد باستانی بوسیله لزوم معنوی و اعتقادی مردم به وجود چنین بناها تأیید شود.

نتایج این تحقیق برای اوّلین بار در کنفرانسی در هفتم سپتامبر ۲۰۰۶ در آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان به سمع دانشمندان حاضر در جلسه رسانیده شد. پس از اتمام سخنرانی با دکتر ممداشا ایلالوف، ریاست محترم آکادمی گفتگوئی داشتیم که در طی آن تصمیم گرفته شد که متن سخنرانی به انگلیسی، تاجیکی، روسی و فارسی توسط آکادمی به چاپ برسد و در معرض استفاده عموم قرار گیرد. دکتر ایلالوف سپس دکتر سیف الدین نظرزاده را جهت همکاری با اینجانب انتخاب نمودند.

در هنگام تحقیق درباره مواد این کتاب از اعانت همکاران و دوستان بسیاری در تاجیکستان، امریکا و ایران برخوردار بوده ام که متأسفانه تشکر از یک یک آنها در این مختصر مقدور نیست. در تاجیکستان از دکتر ایلالوف که نقش مهمی در نشر نتایج تحقیقات داشته اند و همچنین جهت عنایتشان از دکتر سیف الدین نظرزاده تشکر می نمایم. خانم لاله حاجی بایوا متون فارسی را به خط سریلیک برگردانیدند و خانم زلفیه رحیم آوا تمام امور مربوط به نشر را به عهده داشتند. قدردانی من از خدمات ایشان بی نهایت است. همچنین از دکتر اولماس میرسعیدوف رئیس سابق آکادمی و استادان محترم دکتر رحیم مساف و دکتر عسکرعلی رجبوف، هر دو از انسیتیوت تاریخ و باستانشناسی آکادمی، که در طی سالیان دراز به پیشرفت کارهای تحقیقی اینجانب در تاجیکستان کمک کرده اند نهایت تشکر را دارم.

در امریکا خانم ماریا زویولوا متن انگلیسی را ویرایش نموده و متن مختصری را که به انگلیسی تهیه کرده بودم به روسی برگرداندند. دکتر جیمز پارنتی اهمیّت تأثیر مصر در تمدن یونان باستان را که مانند تأثیر تمدن مصر در تمدن ایران باستان کمتر مورد توجه و تحقیق قرار گرفته خاطر نشان کردند. از ایشان و دکتر استیون روزن استون، رئیس کالج ادبیات و علوم دانشگاه مینه سوتا جهت اعانت وی در کار تحقیقاتی درباره علل اختلاف بین

اسلام و جهان غرب که این مختصر بخشی از آن تحقیق است سپاس بی پایان دارم. همچنین از دکتر چارلز اسپیکر و خانم باربارا لندن به خاطر کمکهای بی دریغشان در پیشبرد کار تحقیق خود نهایت امتنان را دارم. از همسرم کارول هر چه قدردانی کنم باز هم کم است. وی در طی سال ها همکار من بوده و کاری از کارهای من نیست که وی در آن سهمی نداشته باشد.

در ایران بیش از همه مدیون دکتر علی موسوی گرماروودی هستم که با لطف بی نهایت زیادشان متون فارسی را ویرایش نمودند و تحقیق را با "پیشگفتاری" از خود مزین ساختند. ایشان همچنین باعث، بانی و ناظر طبع " جداگانه این تحقیق در ایران در مجله وزین "فرهنگ" و بوسیله چاپخانه "میترا" می باشند. به این خاطر و به خاطر کمکهای بی دریغشان در مطالعاتم در کارهای آخوند ملاصدرا شیرازی از ایشان و از جناب دکتر بهاء الدین خرمشاهی که دورادور از کارهای حقیر پشتیبانی فرموده اند نهایت امتنان را دارم. لازم به گفتار نیست که هرگونه قصوری در پیش کشی این مطالعه وجود داشته باشد از اینجانب و تنها اینجانب است.

ایرج بشیری

مینه آپولیس
۲۰۰۷
فوریه

شرح حال مختصر نویسنده

دکتر ایرج بشیری استاد تاریخ دانشگاه مینه سوتای ایالات متحده آمریکا در ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۰ میلادی مطابق با نهم امرداد هزار و سیصد و نوزده هجری خورشیدی و برابر با ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۵۹ هجری قمری در شهر بهبهان دیده به جهان گشود. وی تحصیلات ابتدائی را در دامنه و داران در ناحیه فریدن و دوران دبیرستان را در اصفهان و شیراز به اتمام رسانید و در سال ۱۹۶۱ با دیپلم ریاضی از دبیرستان "حاج قوام" شیراز فارغ التحصیل گردید. در دوران دبیرستانی بشیری علاقه مفرطی به زبان انگلیسی نشان داد و در سال ۱۹۶۰ در کنکور سراسری کشور در رامسر مقام شاگرد ممتاز ایران در زبان انگلیسی را به دست آورد.

درین سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۶۳ بشیری به تحصیل زبان و ادبیات انگلیس در دانشگاه پهلوی (دانشگاه شیراز کنونی) پرداخت و در سال ۱۹۶۳ با عنوان شاگرد اول زبان و ادبیات انگلیسی از آن دانشگاه فارغ التحصیل گردید. در دوران تحصیلات دانشگاهی وی همچنین مدته بعنوان خبرنگار منطقه ای روزنامه کیهان دراستان فارس انجام وظیفه کرد و در همین زمان نیز در انجمن فرهنگی ایران و انگلیس در شیراز به تدریس زبان انگلیسی و در دانشگاه پهلوی به تدریس ادبیات انگلیسی اشتغال داشت.

در سال ۱۹۶۴ بشیری برای ادامه تحصیل به انگلستان و در سال ۱۹۶۶ به ایالات متحده آمریکا سفر کرد. وی در سال ۱۹۶۸ موفق به اخذ درجه فوق لیسانس در زبانشناسی عمومی از دانشگاه میشیگان گردید و در سال ۱۹۷۲ دکترای خود را در زبانشناسی ایرانی از همان دانشگاه اخذ نمود. رساله دکترای بشیری بر اساس تحقیقات این سینا در فعل "بودن" است. وی نشان می دهد که فعل "بودن" نحوی مخصوص بخود دارد که با کمک فعل "شدن" جنبه احوالی و با کمک فعل "کردن" جنبه افعالی بخود می گیرد و باز گوی تغییرات و تحولات منعکسه در زبان می شود.

در دوران تحصیلاتش در امریکا نیز مانند سالهای تحصیلی اش در ایران بشیری به تدریس زبان (این بار زبان فارسی) در دانشگاه میشیگان اشتغال یافت و همچنین در تعلیم و تربیت سپاهیان صلح در ایالات ورمونت، نیویورک و نیوجرزی شرکت نمود. در سال ۱۹۷۲ دکتر بشیری با سمت دستیار موقت برای تدریس زبانهای فارسی و ترکی و ادب و فرهنگ ایران در دانشگاه مینه سوتا استخدام شد و در طی سالهای ابتدائی خدمتش موارد رساله دکترای خود را به عمل گذاشت و کتاب "فارسی برای مبتدیان" را بر اساس رساله دکتراش نوشت. این کتاب تا به حال چهار بار بازنویس شده و به زبانهای انگلیسی و روسی به چاپ رسیده. بشیری در سال ۱۹۷۷ به دریافت مقام استادیاری و در سال ۱۹۹۶ به دریافت مقام پروفسوری نائل گردید.

مواد تدریسی دکتر بشیری در دوران تدریس وی در مینه سوتا شامل زبانشناسی ایرانی، ادبیات فارسی (شعر و نثر) و تاریخ ایران (از ازمنه قدیم تا حال) از یک طرف و تحقیق و تدریس در ادبیات و فرهنگ و تاریخ مردم آسیای میانه و افغانستان از طرف دیگر می باشد. او در سال ۱۹۸۰ عنوان استاد ممتاز دانشکده علوم و ادبیات دانشگاه مینه سوتا را از خود کرد.

تحقیقات دکتر بشیری دامنه دار است ولی در این جا میتوان به شرح مختصری درباره سه نمونه از ایجادیات وی پرداخت. بشیری تقریباً پانزده سال اول تحقیقش را صرف بهتر شناختن صادق هدایت کرد. وی ابتدا بسیاری از داستانهای هدایت و عاقبت "بوف کور" وی را به انگلیسی ترجمه کرد، آنگاه به تجزیه و تحلیل کارهای هدایت بخصوص "بوف کور" پرداخت. نظر وی که نظر یک ساختارشناس است با نظریات متداول درباره هدایت و "بوف کور" او فرق دارد. بشیری با مربوط ساختن "بوف کور" با دو منبع اساسی آن یعنی "بودا کاریتا" و "کتاب مردگان اهل بت" نشان می دهد که ساختار داستان بر مبنای زندگی بودا، خواهش بشر برای فرار از چرخ زندگی و ندامت او از وجود زندگی دوباره می باشد. در تحقیقات متداول به هیچ یک از این جنبه های اساسی ساختاری داستان توجه نمی شود.

ما قهرمان کتاب را در پایان یکی از عمرهای او در هنگام بازخواست ملاقات می کنیم. وی دلهره دارد چون نمی داند اعمال گذشته اش مورد قبول خدای مرگ واقع خواهد شد یا نه. نماد نیلوفر سیاه معلوم می

دارد که باز موفقیت را از دست داده. در اینجا هدایت از نماد ریگ های سیاه که ارواح بودائی محاکوم به زندگی دوباره با خود به حضور خدای مرگ می آورند استفاده می کند و خدای مرگ را در هیئت مردی خنzer پنzerی نشان می دهد. علت قبول نشدن وی ساده است. او دانش کاملی بر حیات قبلی خود نداشته و مدام مفتون علائق دنیوی بوده (بقول هدایت او نقاشی بوده که همیشه همان تصویر را می کشیده) و بنابراین شایسته دریافت عمر جاویدان نیست. شدت پریشانی قهرمان از دریافت این حکم کافی است که او را از خود بیخود سازد.

در زندگی بعدی، قهرمان داستان خود را وادار می کند که جهان را آنطور که هست بشناسد تا بتواند از تزویر زمان بگریزد و به آزادی مدام (نیروانا) برسد. از اینرو حرکات و آداب نزدیکانش (از زن و دایه اش گرفته تا پیرمرد خنzerپنzerی و قصّاب و مردم عادی شهر ری) را با دقت هرچه تمام تر از نظر می گذراند تا مطمئن شود که در گذر بعدیش نیلوفر سیاهی پیدا نشود و از گیر چرخ زمان آزاد گردد. و همین طور هم میشود. بشیری در تحقیق خود جنبه های مختلف این تجزیه و تحلیل را بررسی می کند که توضیح بیش از این درباره آن از حوصله این مختصر بیرون است.

تحقیقات بشیری در خصوص فردوسی در باره نقش "فر" در شاهنامه میباشد. وی "فر" را بعنوان محور اساسی حکومتی مردم ایران زمین معرفی می کند و نشان می دهد که در ادوار تاریخ این ودیعه الهی پشتیبان ایرانیان بوده و در تداوم حیات ملی آنها نقش مخصوصی ایفاء کرده است. نتیجه این تحقیق در کتاب "شاهنامه فردوسی بعد از هزار سال" از طرف آکادمی علوم تاجیکستان در دوشنبه بچاپ رسیده.

دکتر بشیری همچنان به در ک بهتر ما از ساختار غزلیات صوفیانه حافظ کمک کرده است. بر عکس کسانی که میگویند اشعار حافظ ایاتی پراکنده هستند که حافظ آنها را مانند دانه های مروارید به رسن کشیده، بشیری نشان می دهد که غزلیات صوفیانه حافظ نه تنها دارای ساختاری یک پارچه و حساب شده می باشند بلکه نمودار دقیقی از زندگی در خانقه و رابطه بین مرشد و مرید می باشند. از آن گذشته بشیری می گوید این غزلیات برای هر کس نه بلکه برای جمع مخصوصی (اهل دل) نوشته شده اند. وی

حتی پیشنهاد می کند که شاید ساختار غزل (sonnet) انگلیسی از ساختار غزل های صوفیانه حافظ بهره برده باشد.

چند سال قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دکتر بشیری میدان تحقیق و تدریس خود را گسترش داد و به تحقیق و تدریس درباره افغانستان و جمهوری های تازه استقلال یافته آسیای میانه پرداخت. وی قبل از فروپاشی اتحاد شوروی و بعد از آن چندین بار به این جمهوری ها سفر کرد و گاه مدتی در آنجا اقامت نمود تا از نزدیک با فرهنگ و زندگی آن مردم آشنا گردد. از میان این جمهوری ها بشیری بیشتر بر روی مسائل مختلف جمهوری تاجیکستان تکیه داشته و کتب و مقالات بسیاری درباره فرهنگ و ادب و تاریخ تاجیکان برگشته تحریر در آورده است که از آن جمله میتوان تحقیقات وی در آثار صدرالدین عینی، نویسنده سرشناس تاجیک را نام برد. در سال ۱۹۹۶ دانشگاه دولتی تاجیکستان بنام نین پروفسور بشیری را با عنوان دکترای افتخاری فرهنگ و تاریخ مورد تقدیر قرار داد و در سال ۱۹۹۷ آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان وی را با عنوان آکادمیسین و عضو بین المللی آکادمی مفتخر ساخت. در حقیقت حجت الاسلام اکبر رفسنجانی و دکتر ایرج بشیری تنها ایرانیانی هستند که به دریافت این لقب جهان شمول نائل گردیده اند. بشیری همچنین در تجزیه و تحلیل ایجادیات چنگیز آیتماتاف، نویسنده جهان شمول قرقیز سهم بسزایی دارد و باعث شناسائی بهتر آیتماتاف در جهان غرب گردیده است.

در طی سالهای تدریس خود در مینه سوتا بشیری به تدریس و تحقیق در دانشگاهها و مراکز تحقیق دیگری نیز مشغول بوده که از آن جمله میتوان دانشگاه میشیگان، دانشگاه تگزاس در آستن، دانشگاه بین المللی قرقیستان و آکادمی علوم قزاقستان را نام برد.

در پایان، پروفسور بشیری در طول سالهای تدریس و تحقیق خود از انجام وظایف اداری نیز بی بهره نبوده است. بین سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۹ وی ریاست بخش مطالعات خاورمیانه و سپس ریاست بخش مطالعات آسیای جنوبی دانشگاه مینه سوتا را بعده داشت. بین سالهای ۱۹۸۷ و ۲۰۰۵ چندین بار به ریاست بخش مطالعات روسیه و آسیای میانه دانشگاه مینه سوتا رسید. وی اکنون رئیس انتیوت زبان شناسی، زبان انگلیسی برای خارجیان و

مطالعات روسیه و آسیای میانه دانشگاه مینه سوتا می باشد. وی همچنین در کمیته های دانشگاه، مخصوصاً در امور مربوط به برنامه ریزی، فعالیت بسیار از خود نشان داده. در سال ۲۰۰۵، وی هم ریاست هیئت قانونگذاری دانشکده علوم و ادبیات و هم رهبری هیئت امنی آن دانشکده را به عهده داشت.

فهرست کوتاهی از آثار چاپ شده دکتر بشیری:

از سرودهای زردشت تا نغمات باربد، ۲۰۰۳، آکادمی علوم تاجیکستان
شاهنامه فردوسی بعد از هزار سال، ۱۹۹۴، آکادمی علوم تاجیکستان
سامانیان و احیای تمدن ایران باستان، ۱۹۹۷، آکادمی علوم تاجیکستان
عصر کمال خجندی و اهمیت آن در تاریخ آسیای میانه، ۱۹۹۶، تهران
تجزیه و تحلیل داستانهای صادق هدایت، ۱۹۸۴، انتشارات مزدا
پیام هدایت، ۱۹۸۰، مطالعات اسلامی

تجزیه و تحلیل "ترک شیرازی" حافظ، ۱۹۷۹، جهان اسلام
تجزیه و تحلیل "مزرع سبز فلک" حافظ، ۱۹۷۹، مطالعات اسلامی
طومارهای نوروزی، بزبانهای فارسی، انگلیسی، تاجیکی و روسی، ۲۰۰۴،
بنیاد فرهنگی باربد
در نحو زبان فارسی، ۲۰۰۱، انتشارات برجس، مینه آپولیس
اشخاص برجسته تاجیکستان در قرن بیستم، ۲۰۰۲، بنیاد فرهنگی باربد
گاهنامه رویدادهای مهم تاریخی در تاجیکستان ۱۹۰۰ - ۲۰۰۰، ۲۰۰۶،
انتشارات نیما، آلمان

در اینترنت:

بخارای صدرالدین عینی، ۱۹۹۳
جنبه های هنری ایجادیات چنگیز آیتماتاف، ۲۰۰۳
گاهنامه رویدادهای مهم تاریخی افغانستان، آسیای میانه و ایران از ابتدا تا
سال دو هزار، ۲۰۰۱

ترجمه‌ها

از انگلیسی بفارسی: "سرنوشت یک انسان" اثر میخائیل شولوخف، ۱۹۶۴
چاپ زندگی

از فارسی به انگلیسی: "بوف کور" اثر صادق هدایت، ۱۹۸۴
از تاجیکی به انگلیسی: "تبر تقسیم" نوشتہ رحیم مساف، ۱۹۹۶

ویرایش و تفسیر

توب مرواری اثر صادق هدایت، ۱۹۸۶، انتشارات مزدا
تاجیکستان در قرن بیستم (به زبان تاجیکی)، ۲۰۰۲، پست اسکریپتوم
ایمپریماتور، پرآگ
تاجیکستان در قرن بیستم (به زبان فارسی)، ۲۰۰۶، انتشارات نیما، آلمان

کارهای دیگر

استاد بشیری شرح حال بسیاری از نویسنده‌گان و شعرای ایران،
تاجیکستان و قرقیزستان را با ترجمه نمونه‌های ایجادیاتشان در اینترنت
در اختیار جهانیان قرار داده است. بوی مخصوصاً مهارت بی‌مانندی در
ترجمه اشعار فارسی به شعر انگلیسی دارد که نمونه‌های آن را میتوان در
ترجمه "عقاب" اثر پرویز ناتل خانلری، "کوچه" اثر فریدون مشیری
و "درخت" اثر سید علی گرمارودی مشاهده کرد. ترجمه‌وی از بخش
آغازین مقدمه "گلستان" سعدی بسیار دقیق، رسا و دلنشیں می‌باشد.

مقدمه

اوّلین دودمان سلطنتی مصر در حدود سه هزار سال قبل از میلاد مسیح پایه گذاری شد. این دودمان و پادشاهانش از آن پس تا قرنها مورد تمجید و تحسین عموم قرار گرفتند و رفتار و کردارشان در سطح جهانی بعنوان نمونه بر جسته نظم و ترتیب دولت داری به حساب آمد. در حدود سال ۲۷۰۰ قبل از میلاد، وقتی دوران ابتدائی حکومت مصر قدیم به پایان رسید، مصریان روش های بسیار مؤثری جهت پیش برد مصالح فرهنگی، سیاسی و اقتصادی کشور خود اختراع و به کار انداخته بودند. بر پژوهشگری که در باره تمدن های قدیم تحقیق می کند واجب است که با مراحل تکامل این تمدن جهان شمول گذشته آشنا شود. زیرا ممکن است که بدون توجه بشناخت تمدن مصر قدیم مطالعات وی در خصوص تمدن های نوبه یونان و ایران باستان کامل نگردد و نکات مهمی در باره تحولات این فرهنگ های غنی از قلم بیفتند و نتیجه ی دلخواه حاصل نگردد.^۱

مصریان جزء اوّلین مردمی بودند که برای خود، نوشت افزار آفریدند. در حقیقت آنها دو نوع نوشت افزار اختراع نمودند که یکی از آنها بنام "دماتیک" برای کاربرد در نوشتن امور روزمره و دیگری بنام "هیرو گلیف" برای درج مطالب دینی و دولتی بکار می رفت. مصریان همچنین جزء اوّلین مردمی بودند که به تعلیم و تربیت کودکان خود پرداختند. این تعلیم و تربیت که در ابتدا در دربار فراعنه انجام می گرفت عاقبت جای خود را در معابد و مدارس باز کرد. باید اضافه کرد که مدارک در آغاز روى سفال نوشته میشدند و کم کم با پیشرفت تمدن به روی کاغذ مخصوص پاپیروس انتقال یافتد.

مصریان نیز مانند اهالی ماوراء النهر در امور ریاضی، هیئت و طب

۱ مقایسه کنید با مارتین برنا، آتنیای سیاه، ۱۹۸۷، صص ۱۶۶-۱۶۹؛ ۱۶۷-۱۷۰-۱۸۰.

۲ هرودوت، جنگهای ایرانیان، ۱۹۴۲، ص ۱۳۵.

ید طولانی داشتند.^۴ مثلاً دانشمندان مصری از اندازه گیری مقدار جزر و مد رود نیل نه تنها برای تعیین مقدار مالیات پرداختی هر رعیت، بلکه جهت ساختن سد، حمل و نقل و بلند کردن سنگهای بزرگ، خشک کردن باطلاقلها و بوجود آوردن کشتزارهای جدید استفاده می کردند.^۵ بکار گرفتن آب برای مسطح ساختن زمینهای زیر بنای اهرام از جمله کارهای اعجاب آور دانشمندان مصر قدیم می باشد. و بگذریم از این که جدا کردن ستونهای هرمی شکل سنگی (ابه لیسک) از معدن و تدارکات دقیق جهت نصب آنها در جلوی معابد به چگونه تحریری احتیاج داشته است.

فرعون "اسنافرو" که بین سالهای ۲۶۱۳ تا ۲۵۸۹ قبل از میلاد حکمرانی می کرد، موازین مخصوص و دقیقی جهت ارائه هنر در اجتماع مصر قدیم بوجود آورد و این موازین تا قرنها بعد بدون کوچک ترین تغییری توسط هنرمندان کارکشته مصری بکار گرفته می شد. در حقیقت، ثبات و تغییر ناپذیری پایه ها، از اصول برجسته هنر مصر قدیم بشمار می رفت. به این ترتیب از زمان "اسنافرو" تا روی کارآمدن فرعون بزه کار "اخناتن" که بین سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۳۴ قبل از میلاد پادشاهی کرد، هنر مصری ها هنری تغییر ناپذیر بود. این هنر را استادان قدیم به تکامل رسانیده بودند و نویباوگان آنها اجازه هیچ گونه دخالتی در چگونگی ارائه و انتقال آن به آیندگان نداشتند. در طول قرون این رویه باعث بوجود آمدن اشیاء بسیاری مانند جواهرات ساخته شده از سنگهای قیمتی الوان، مجسمه ها و سایر اجناس تجملاتی گردید که با عدم نوآوری در ساخت آنها، در ارائه هنر، حائز اهمیت فراوانی میباشند. از آن گذشته مصریان قدیم به وجود این هنر در اجتماع خود چنان قدری می گذشتند که بمحض به پایان رسیدن دوره "آمارنه" و فوت "اخناتن" آنها در اسرع وقت نه تنها این هنر را به عرصه اجتماع برگرداندند بلکه به توسعه و تکمیل آن نیز پرداختند.

مصریان قدیم همچنین معماران خوبی بودند. آنها برای ساختن بناهای معمولی از آجر خام و برای برپاداشتن اهرام و معابد بزرگ و مهم از انواع

^۴ مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، ص ۱۰۴.

^۵ راوندی، ج ۱، صص ۱۸۹-۱۹۰.

مختلف سنگ استفاده می کردند. هرم فرعون "خوفو" در دشت "گیزا" نمونه بارزی از استادی معماران مصری بحساب می آید. این هرم نه تنها بزرگ ترین هرم بلکه زیباترین و دقیق ترین هرم ساخته شده در مصر قدیم می باشد. و البته ساختن اهرام به هیچ وجه تنها شاهکار معماران پر استعداد مصر قدیم نیست. آنها هم زمان با ساختن اهرام، و پس از آن که دوره هرم سازی سپری شد، در برپا نمودن معابد بسیار بزرگ و مجللی دست داشتند. معبد «کارنک» در «لاکسور» و معبد "دیرالبحری" که به دستور فرعونه "هاچپ سوت" ساخته شد (وی بین سالهای ۱۴۹۸ و ۱۴۸۳ قبل از میلاد حکمرانی می کرد) شاخص اوج حرفه سنگ تراشی در معبد سازی در دنیا قدیم است. در خصوص تبیّر این معماران کافی است یادآور شویم چهار مجسمه عظیم جلوی معبد و ساختمان معبد "ابو سیمبل" ساخته شده در نوبه به دستور فرعون "رامسس دوم" حکم رانی بین سالهای ۱۲۷۹ و ۱۲۱۲ قبل از میلاد از دل کوه بیرون آورده شده. ناگفته نماند که مصریان قدیم در این معابد ذخایر بس گران بهائی نیز از خود بیادگار گذاشته اند، ذخایری که نه تنها برای شناخت فرهنگ قدیم مصر بلکه برای شناخت تمام فرهنگ هائی که با مصر قدیم در تماس بودند حائز اهمیت فراوان می باشد.

در زمان "توت ماسیس اول" که بین سالهای ۱۵۲۴ و ۱۵۱۸ قبل از میلاد حکمرانی داشت ساختن اهرام بطور کلی از خاطره ها محو گشته بود. بنابراین "توت ماسیس اول" از کاهنان در خواست کرد تا جسد او را در کمر کوه بلندی در کوه-گوری به ارتفاع صد پا از سطح زمین دفن نمایند. او همچنان دستور داد که پس از اتمام تشریفات تدفین تمام لوازمی را که برای ورود به حجره تدفین تعییه کرده بودند بردارند و سطح صخره زیر در ورودی را کاملاً صاف نمایند تا در آینده کسی نتواند به مقبره او راه پیدا کند. نظر او بر این بود که به این ترتیب قبرش تا ابد از انتظار مردم پنهان خواهد ماند. و البته اینطور نشد. در حقیقت این محل پس از تدفین «توت ماسیس اول» بصورت مقبره شاهان و بزرگان مصر در آمد و امروز به "دره شاهان" مشهور است. در حوالی آن نیز "دره ملکه ها" ساخته شد. باید یادآوری کرد: موادی که امروزه از کند و کاو در این شصت و دو مقبره بدست آمده در شناخت بهتر تمدنهای آن زمان کمک فراوانی می کند. از آن

گذشته همین مواد در حل مسائل تاریخی پیچیده‌ای که در اثر برخورد تمدن مصر با کشورها و فرهنگ‌های مجاور به جا مانده نیز تأثیر بسزایی دارد. بعد از قرنها اشتغال به امور دولت داری، مصریها عاقبت حاکمان خوبی از آب درآمدند.^۶ مثلاً وقتی "آمون هوتب سوم" که در بین سالهای ۱۳۸۶ و ۱۳۴۹ قبل از میلاد حکمرانی می‌کرد، بر اریکه سلطنت نشست، شاهان کشورهای اطراف به حضورش رسیدند و وابستگی خود و مردمشان را به دربار وی اظهار داشتند. "آمون هوتب سوم" کشورش را از دو بابت از سایر کشورهای زمانش ممتايز ساخته بود. اوّل این بود که وی بین خود و شاهان اطراف و حتی مردم عادی مصر یک نوع ارتباط بوجود آورده بود به این ترتیب که اخبار دربار را روی سنگ نوشته‌های کوچکی که بشكّل سوسک (اسکاراب) درست شده بودند می‌نوشت و در سرتاسر جهان آنروز بوسیله دونده‌های مخصوص خود می‌پراکند. بنابراین کمتر کسی بود که از احوال و کردار و جلال و جبروت قصر "آمون هوتب سوم" بی خبر باشد. دوّم این بود که او تمام معادن طلای نوبه را از خود کرده و احتیاجات مالی تمام کسانی را که از درگاهش خواهشی داشتند بر می‌آورد. در رواج همین قضایا، وقتی "آمون هوتب سوم" بار می‌داد، شاهان کشورهای همسایه، بزرگان اقوام دور و نزدیک، حکام و عالمان به دیدنش می‌آمدند و هر یک هدیه ای درخور فرعون-- از جواهرات و لباسهای الوان گرفته تا حیوانات و پرندگان کمیاب-- به پیشگاهش می‌آوردن و به حاجب می‌سپردن. و او خود که پسر "را" بود بر اریکه تکیه می‌داد و گاه گاه با تکان دادن سر و بلند کردن دست از حامیانش که در جلویش رژه می‌رفتند سپاسگزاری می‌کرد.^۷

مصریان کهن همچنان کشاورزان ماهری بودند. گرچه زندگی را همچون شکارچی و جمع کننده ریشه‌های خوراکی و میوه جات شروع کرده بودند، پس از سکنی گزیدن در دره نیل به امور کشاورزی پرداختند و

۶ برنان، ۱۹۸۷، ص ۱۷۲.

۷ کمی پس از این، درباره رابطه بین ضیافت در قصر "آمون هوتب سوم" و جشن نوروز باستانی ایرانیان در دربار داریوش توضیح

بیشتری خواهیم داد.

در این کار مهارت بخصوصی کسب کردند.^۸ کشاورزی آنروز گار البته بوسیله آلات ابتدائی ساخته شده از استخوان و چوب و سنگ بود ولی آنها بزودی به ساختن "شدول" که وسیله ای برای رساندن آب از سطح های پائین به بالا بود موقق گشتند و روش زندگی خود را عوض کردند. در حقیقت خیلی از وسایل کشاورزی که تا اوایل قرن بیستم در خاورمیانه متداول بود ریشه خود را در همان تمدن کهنه مصر می یابند.^۹ استوارت اندرسن در خصوص این موضوع می نویسد: "ما امروز در مزارع و دهات، در دکاکین و در کارخانجات کشتی سازی آن ناحیه، شاهد همان وسایلی هستیم که رعایای فراعنه از آنها استفاده می کرده اند."^{۱۰}

ولی شاید مهمترین ایده ای که از مصریان عهد قدیم به ما رسیده همان ایده "ماآت" باشد.^{۱۱} "ماآت" ایده ای چند جانبی است که زندگی مصریان قدیم را از بدو تولد تا مرگ و از مرگ تا حصول زندگی دوباره در بر می گیرد. در بطن ایده «ماآت» این عقیده قرار دارد که فرعون نماینده خدایان بر روی زمین است^{۱۲} و اطاعت بی چون و چرا از وی از واجبات حصول زندگی دوباره است. ایده نماینده ای از جانب خدایان فرعون را قادر می ساخت تا بتواند به کارهای خارق العاده ای ادعای کند مانند بوجود آوردن آب در بیابان، پدید آوردن زندگی در حیوان و نبات و اهدای زندگی دوباره به انسانها. فرعونی که عادل بود، برای مردمش کار بوجود آورده و در طول حکومتش آرامش زندگی آنها را حفظ نموده بود پس از مرگ به پایه "اسایرس" نائل میشد. این چنین فرعونی میتوانست نه تنها زندگی این جهانی رعایای خود را بهتر کند بلکه پس از مرگشان در "اسایرس" شدنشان نیز به آنها یاری برساند.

برای یک نفر مصری که در عهد عتیق زندگی می کرد زندگی

۸ محمد عاصمی، انسیکلوپدیای سویتی تاجیک، ۱۹۸۱، ج ۴، ص ۴۲۹.

۹ استوارت اندرسن، "آئینه گذشته،" *جهان آرامکو*، ۱۹۸۳، صص ۲۴-۲۲.

۱۰ مورنر، ۱۹۹۶، صص ۱۱۳-۱۳۶.

۱۱ در قرآن یادآور می شود که فرعون خود را خدا می نامید: سوره نازعات، آیه ۲۴ فقال آنَّا رَبُّكُمُ الْعُلِيُّونَ وَ گفت: من پروردگار برتر

دوباره یافتن بزرگترین موهبت الهی بشمار می رفت و برای حصول آن از انجام هیچ عملی خود داری نمی کرد. چون زندگی و مرگ همگی به «ماآت» بستگی داشت و حصول «ماآت» پس از رسیدن فرعون به درجه "اسایرس" عملی می شد، رعایای فرعون تمام هم خود را صرف بزرگداشت فرعون و "اسایرس" شدن او، می کردند که به "اسایرس" شدن خودشان ختم می شد. فرعونی که در آزمایش "اسایرس" شدن موقیت حاصل نمیکرد نه تنها زندگی جاودانه‌ی خود را تباہ می ساخت بلکه آینده کشور و ملتش را نیز برای ابد دستخوش اهريمن بی نظمی و فقر و مرگ دائمی می نمود.

ایده "ماآت" و نظر مصریان نسبت به عدم لزوم تغییر و تحول معنی و رونق مخصوصی به زندگی آنها می داد. آنها باور داشتند که همانطور که رود نیل تغییر نمیکرد و اساس وجود آب، گیاهان، حیوانات و انسان بر پایه ای تغییر ناپذیر بنیاد شده بود، زندگی انسان نیز همیشه دارای مداری معین و بدون تغییر است. تنها فرعونی که با این نظریه بمبارزه برخاست و از وجود آداب و رسوم کهن در جامعه نفرت داشت "اخناتن" بود. چندی از جلوشش بر اریکه سلطنت نگذشته بود که "اخناتن" از زندگی در دو شهر "تیبز" و "ممفیس" سرباز زد و برای مرکز حکمرانی خود شهر جدیدی به نام "آخن آتن" در دل بیابان ساخت. نه تنها این شهر با معابد دینی مصر کاری نداشت بلکه سرور آن "اخناتن" نیز از همکاری با کاهنان "آمون" و حتی با خدای "آمون" سر باز زد. خدای "اخناتن" خدای گمنامی بود از زمرة خدایان خورشید به نام "آتن". "اخناتن" تنها کسی بود که "آتن" را می دید و می پرسید و تنها کشیش این خدای یگانه نیز خود "اخناتن" بود. در دوره حکومت "اخناتن" "ماآت" مصر را ترک کرد و مناسبات مصر با جهان، مناسباتی که پدرش با آن همه دقت بوجود آورده بود، کاملاً از بین رفت و رخوت و سستی در تمام امور مصر رخنه کرد. و اگر بخاطر حکمرانی فرعنه ای چون "ستی" و فرزندش "رامسس دوّم" نبود مصریان هیچگاه موفق به تجربه "دوران جدید مصر" نمی گردیدند.

حاکمان غیر مصری، مثل فرعنه نوبه ای و ایرانی، وقتی بر اریکه فرمانروائی مصر تکیه می زدند خود را با آداب و رسومی بس نا آشنا روبرو می یافتدند. آنها خواهان این بودند که برای ملت مصر یک زندگی آرام و

مرفه بوجود آورند ولی درخواستهای فرهنگ مصر در قبال وجود چنین زندگی به آسانی برایشان انجام پذیر نبود. مهمترین و تغییر ناپذیرترین این خواهش‌ها، البته در این بود که فرعون «ماآت» را به جامعه برگرداند و کاری کند که خدایان از او خشنود باشند. تنها خشنودی خدایان باعث نجات ابدی فرعون و رعایای او می‌شد. این کار، البته، برای فراعنه مصری کار دشواری نبود چون آنها، بعد از سلسله پنجم، همگی بطور خود بخود عنوان خدائی «پسر را» را می‌گرفتند.^{۱۲} ولی فراعنه غیر مصری از این موهبت برخوردار نبودند. آنها می‌باشست شایستگی خود را از راه‌های دیگر برای مردم مصر اثبات می‌کردند.^{۱۳}

در مقاله‌ای مختصراً نمی‌توان تمام آنچه را جهت شناخت رسوخ فرهنگ مصر در فرهنگ‌های کشورهای اطراف لازم است با دقت مطالعه کرد. این خود پروژه بزرگی است که تنها نتایج آن شامل چندین جلد کتاب می‌شود. منظور من در اینجا این است که نگاهی اجمالی به تأثیر مصر در فرهنگ‌های نوبه و ایران قدیم بیاندازم و مقدار این تأثیر را در اعمال و افکار آن مردم بررسی کنم. چنین امری را میتوان از دو جانب مورد مطالعه قرار داد. اول از راه نظری که شامل بررسی معابد و اهرام و دیگر آثار معماری مصر قدیم است که امکان دارد اثرات آنها به آن نواحی رسیده باشد و دوم از راه عقلانی است که شامل این سؤال می‌شود: آیا ایده‌های مهم و سرنوشت ساز مصریان کهن در آثار و افکار مردم نوبه و ایران قدیم دگرگونی ای بوجود آورده اند یا نه.

این مقاله شامل مقدمه، دو بخش و یک نتیجه گیری است. بخش اول از یک طرف شامل پیشرفت‌های مصریان در ساختن مجتمع‌های تدفینی می‌باشد و نشان می‌دهد که مصریان در ساختن این مجتمع‌ها دارای چه اهدافی بوده اند. بکلام دیگر آیا عقیده شخصی و عمومی آنها درباره ایده "ماآت" در ساختن این مجتمع‌ها نفوذی داشته یا نه. بخشی از این سؤال را

۱۲ سیگنرید مورنر، ادیان مصر، ۱۹۹۶، ص ۷۳.

۱۳ داریوش اول که شرح زندگیش خواهد آمد، تنها شاهنشاه و فرعونیست که در دو کشور مجبور به اثبات حق فرمانروائی خود گردید. در ایران بخاطر این که فاقد "فرَّکیانی" بود و در مصر چون در آن کشور به دنیا نیامده بود.

فاتحان نوبه ای جواب داده اند چون آن ها هم در هرم سازی ید طولانی پیدا کردند و بیش از دویست هرم از خود به جا گذاشتند. هدف پادشاهان نوبه از هرم سازی چه بوده و آیا آشنائی آنها با ایده "ماآت" در ساختن اهرام و بطور کلی در زندگی آنها چه رلی بازی می کرده؟ بخش دوم به معابد و مقابر مصر، مخصوصاً آنها که در "دره شاهان" قرار دارند، می پردازد و این سؤال را مطرح می کند. در هنگام فتح مصر به وسیله کمبوجیه، ایرانیان مردمی نیمه صحرانشین بودند. چگونه است که آنها توانستند در طی سلطنت داریوش اول صاحب چنان امپراتوری باعظامتی گردند؟ اصول و رموز زندگی اجتماعی و تدبیر جهان شمول دولت داری آنها چگونه فراچنگ آنها آمد؟ آیا تمدن مصر قدیم در سروری ایران تازه پیاخته آن زمان سهمی داشته است یا نه؛ از آن گذشته، آیا بناهای ایرانی مانند نقش رستم، کعبه زرده است و پارسه بازماندگان حکومت داریوش فرعون ایرانی نژاد مصر نیست؟

۱۴ مصر و نوبه

اجساد فراعنه مصر قدیم در ابتدای روی کار آمدنشان در مقبره مقدس "ایدیوس" در جنوب، همانجا که "اسایروس" مدفون شده بود یا در محل "سوبک" خدای اموات در "سقاره" دفن می گردیدند. فرعون "زاسر" (۲۶۸۶ - ۲۶۴۹ ق م) اوّلین فرعونی بود که برای انجام مراسم تدفین خود بساختن یک مجتمع تدفینی عظیم دست زد. چون این مجتمع در طول قرون همچون مدلی برای ساختن چنین بناهایی بکار رفته، در اینجا بطور عمومی شمه ای درباره قسمتهای تشكیل دهنده آن صحبت می کیم. یکی از بخشهای مهم این مجتمع ها یک هرم و یا یک کوه-گور است که جسد متوفی در آن بخاک سپرده می شده. بزرگی و کوچکی هرم و یا ارتفاع کوه-گور، البته، به شخصی که در آن دفن می شده بستگی داشته است. مثلاً فرعون "خوفو"

یکی از عظیم ترین اهرام جهان را ساخت و حال آن که "په بی دوم" (۲۲۷۸-۲۱۸۴ ق م) یکی از کوچکترین اهرام را بنا نمود.

معبد تدفین به هرم یا کوه-گور وابسته است. این معبد که معمولاً در جلو هرم یا کوه-گور ساخته میشده همان جائی است که در آن جسد فرعون را برای گذاردن در قبر آماده می کرده اند. این بنا نیز می توانسته مانند ساختمان "دیر البحیری" ملکه "هاچپ سوت" آنقدر بزرگ باشد که بتوان از آن برای کارهای دیگر نیز استفاده کرد، یا میتوانسته ساختمان چهارگوش دوطبقه‌ی محقری باشد که تنها برای انجام تدفین متوفی بکار می رفته است.

قسمت سوم مجتمع تدفین، یک کاخ بوده که به آن قصر "نو جوان سازی" یا قصر "هب - سد" می گفته اند. این قصر که معمولاً چسییده به هرم و یا در مجاور آن ساخته می شده یکی از مهمترین بناهای زمان خود بشمار می رفته، چون مراسمی که در آن انجام می گرفته بستگی مستقیم با قابلیت فرعون در رهبری کشور داشته است. این مراسم نشان می داده که آیا فرعون در تقویت و نگهداری از "ماآت" لیاقت بخراج می داده و بطور کلی صلاحیت ادامه کارش را دارا بوده یا نه. رسم بر این بوده که هر سی سال یک بار فرعون در این جا با دویدن، نیزه پرانی و انجام سایر وظایف لازم، توانائی خود را، هم از نظر جسمی و هم از نظر روانی بیشوت برساند. دیوارهای قصر "نو جوان سازی" با عکس‌های فرعون در حال جنگ تن بتن با حیوانات وحشی، نیزه پرانی، دویدن و سایر نمودهای ورزشی تزئین میشده. جالب توجه است که در تصویرهای که از "زاسر" بجا مانده، کشف بردار او همیشه در کنار او حاضر بوده است. (تصویر ۱ : فرعون "زاسر" (چپ) و ملکه "هاچپ سوت" در حال دویدن در قصر "نو جوان سازی")

برای روشن شدن رل فرعون و تکیه بر اهمیت مرگ و زندگی در مصر قدیم بهتر است تاریخچه مختصه درخصوص طرز تدفین در مصر قدیم را ارائه دهیم. قبل از "زاسر" مردگان را در زیر سکوئی که به آن «ماستابا» می گفته‌اند دفن می کردند. به پیروی از معمار خود، "ام هوتب" "زاسر" به جای یک "ماستابا" از چند "ماستابا"‌ی روی هم استفاده کرد بطوری که اولی از همه بزرگ‌تر و دومنی از آن کوچکتر و سومی کوچک‌تر از آن

بود. هرمی را که از روی هم گذاری این "ماستابا"‌ها بوجود آمد "هرم پلکانی" نام دادند. (تصویر ۲ : هرم پلکانی "زاں" شامل معبد تدفین در جلو هرم و قصر "نوجوان سازی" در بالا، گوشه چپ عکس). فرعون "اسنافرو" که قبلًا او آشنا شدیم کار هرم سازی "زاسر" را ادامه داد و سه هرم بزرگ از خود به یادگار گذاشت. هرم "سرخ" یا هرم "شمالی" "اسنافرو" اوّلین هرم کاملی می‌باشد که در مصر ساخته شده. در حقیقت قبل از به پایان رسیدن دوره هرم سازی در مصر هفت هرم معروف ساخته شد. جالب توجه است که واقعی دوران ساخته شدن این اهرام نه تنها با تاریخ تحولات "ماآت" در مصر آن زمان بستگی مستقیم دارد، بلکه نشان می‌دهد که "ماآت" چگونه باعث عزت و جلال "دوره کهن" در مصر گردید.

در دوران ساخته شدن هرم‌های "مایدوم"، "پلکانی" و "سرخ" مصریان قدیم به انواع و اقسام تجربیات پرداختند تا به اوضاع جسمانی و روحانی خود سر و سامان دهند. در این زمان "ماآت" رهبر زندگی آنان بود و جامعه رهبرانی پسندیده داشت. در اواسط دوران صد ساله در مصر کهن "ماآت" به نهایت قدرت خود رسید. در این زمان بود که "خوفو" و پرسش "خفره" موفق به ساختن اهرام معتبر خود گردیدند. در دوران زمامداری این فراغنه مردم از وجود جامعه ای مرffe و آرام آگاهی داشتند و از حصول مواهب آن برخوردار و سپاسگزار بودند. میتوان گفت در این زمان هر آنچه آنها می‌گفتند و یا انجام می‌دادند از روی "ماآت" بود. در مراحل آخر سده، "ماآت" کشور مصر را ترک کرد و زندگی مردم رفاه و آسایش خود را از دست داد. ساخت هرم "دوم" و بخصوص هرم "سوم" در دشت "گیزا" که در این مدت ساخته شده اند شاهد این تغییر و تحول عظیم در زندگانی مصریان قدیم می‌باشدند.

چرا مصریان اهرامی به بزرگی هرم "خوفو" ساختند؟ برای این کار آنها چندین دلیل می‌توان آورد. یکی این است که آنها در نظر داشتند از افشاء شدن راز "قدرت خدائی فرعون" جلوگیری کنند. همانطور که بیاد دارید، "قدرت خدائی فرعون" با زندگی پس از مرگ رعایایش رابطه مستقیم داشت. آگاهی بر این راز، این امکان را بوجود می‌آورد که مردم نسبت به

اصالت "ماآت" شک کنند و سازمان اجتماعی مصر که بر اساس "ماآت" بنیاد شده بود از هم پیاشد. دلیل دیگر این بود که مصریان میخواستند بدن فرعون و ثروت او را برای ابد جاوید نگهدارند تا او بتواند از جهان مردگان بسلامت بگذرد، "اسایروس" شود و در "اسایروس" شدن به آنها کمک برساند. این کار شامل مومنائی کردن بدن، تدفین آن در چند تابوت چوبی و عاقبت در یک تابوت سنگی بسیار بزرگ بود. دلیل دیگر این است که میخواستند ثروت فرعون مورد توجه خدایان قرار گیرد ولی از چشم مردم عادی دور نگهداشته شود. خدایانی مثل "آمون" و "آتوم" با اینکه در اعماق معابد بسر می برندند به همه چیز واقف بودند. مردم هم تا زمانی که "ماآت" برقرار بود توجهی به مقابر نداشته ولی هرگاه "ماآت" از میان برداشته می شد، مزارهای شاهان اوّلین جائی بود که مورد حمله و دستبرد آنها قرار می گرفت.

سفر فرعون در جهان مردگان سفر آسانی نبود و تجهیزات برای انجام آن سفر گاهی تمام اوقات فرعون و اطرافیانش را می گرفت. پس از مرگ بدن فرعون را در حجره ای که با عکس‌هایی که از دوران های مختلف زندگی او حکایت می کرد می گذاشتند. این حجره مثل قصر کوچک "نوجوان سازی" بود که در اعماق هرم ساخته میشد و روزنه ای به خارج داشت که از طریق آن، روح یا "کا" ای فرعون صعود می کرد و بجهان دیگر می شتافت. این عکس ها همچنین شامل راهنمایی های مخصوصی جهت گذشتن از قسمت های مختلف جهان مردگان بود و هر قسمت ادعیه ای مخصوص بخود داشت. تنها وقتی فرعون با طمطراق به دربار خدایان فرا میرسید، نشان میداد که در جهان زندگی مرفهی داشته و مهم تر از آن نشان می داد که از طریق "ماآت" به زندگی دیگران رفاه و آسایش بخشیده است "اسایروس" میشد و تنها آن وقت بود که مصر در ناز و نعمت فرو میرفت و رعایای فرعون پس از مرگ "اسایروس" می شدند.

باز خاطرنشان می کنم که این مطالعه، توضیح و تشریح مراسم مختلف تدفین در مصر قدیم نیست. ولی یکی از فرضیه های این مطالعه این است که فرهنگ ها بر روی یکدیگر اثر می گذارند و این اثر گذاری در شناخت روند و پرورش فرهنگ ها مؤثر است. فرضیه دیگر این است که

آداب و رسوم میتوانند بعنوان اسناد رسمی و قانونی برای تثیت حق حاکمیت و همچنین برای بوجود آوردن نظام اجتماعی در جامعه های مغلوب مورد استفاده قرار گیرند. همچنین از آنها میتوان بعنوان نمادهای جلال و جبروت و بوجود آوردن جامعهٔ طبقاتی استفاده نمود. ما در این مقاله نشان خواهیم داد که فاتحان نوبه ای و ایرانی جهت به دست آوردن دل مصریان مغلوب، از یکی از این اهرم ها استفاده برده اند و بحث خود را از کشور نوبه آغاز می کنیم.

در امتداد شمالی رود نیل شش آبشار سخت گذر (کتراکت) قرار دارد که در زمانهای قدیم از تجاوز مصر به نواحی جنوبی، مخصوصاً به نوبه، جلوگیری می کرد. بمحض این که مصریان این مانع را از پیش پای خود برداشتند، دروازه نوبه، مخصوصاً دست رسی به معادن طلای نوبه، برای مصریان آسان گردید. فرعون "اسنافرو" به نواحی جنوب حمله برد و مقادیر زیادی ذخایر جنگی از جمله حیوانات و اسیران جنگی به مصر به ارمغان آورد. پس از فتوحات "سنوسرت سوم" (۱۸۷۸ - ۱۸۴۱ ق.م) این حمله ها به اقامت دائم مصری ها در نوبه، سرکوبی اهالی و فشار سخت بر آنها تبدیل گردید. در این وقت بود که کاهنان معابد مصر جهت تعلیم نوبه ای ها راه جنوب را در پیش گرفتند تا آداب و رسوم خویش را بر مردم نوبه تحمیل کنند. هر جا طرز زندگی نوبه ای ها با موازین "ماآت" مطابقت نداشت، کاهنان به نوبه ای ها تعلیم می دادند و آنها را از انجام آن مراسم باز می داشتند. مثلاً وقتی مصری ها مشاهده کردند که نوبه ای ها حیوانات ذبح شده را با اجساد مردگان همراه می کنند، آنها را از انجام این عمل باز داشتند. "توت ماسیس اول" کار را به جائی رسانید که فرزندان رؤسای قبایل را با خود به مصر می آورد تا در دربار فرعون تعلیم و تربیت یافته و در آینده سردمداران بهتری برای قبیله خود باشند.

از این گذشته، جهت تعلیم و تربیت عموم مردم نوبه، فراغنه مصر در نوبه معابد بزرگی بنام خدایان مصر و بنام خودشان در کنار کوه مقدس (گبل بارکال) پیا داشتند و از کاهنان خواستند تا مردم نوبه را با موازین "ماآت" آشنا سازند. تا قرنها نوبه ای ها چاره ای جز بردبازی و فرمان

برداری از مصریان را نداشتند چون رعب قدرت فرعونه چنان بود که کسی جرأت مقابله با آن را نداشت. برای کسانی که از طریق رود نیل از نوبه به مصر مسافرت می کردند همین کافی بود که چهار هیکل عظیم "رامسس دوم" را نظاره کنند و بخارتر بیاورند نوبه ای های سرکش چگونه به زنجیر کشیده شده و به زیر پای فرعون انداخته شده اند. با این شرایط کدام نوبه ای جرأت داشت از مصری ها بپرسد که آنها در نوبه به چه کاری مشغولند؟

در قرن هشتم قبل از میلاد مصر یک پارچگی و قدرت قبلی خود را از دست داد و به چهار قسمت ("تانس"، "لیوپاتاپولیس"، "هرماپولیس" و "سائیس") تقسیم گردید و هر قسمت به دست حکمرانی افتاد. پی یه^{۱۵} (۷۴۷-۷۱۶ ق.م) پادشاه نوبه^{۱۶} با مشاهده این از هم پاشیدگی و دانستن این که بر پا داشتن "ماآت" نه تنها برای مصری ها بلکه برای مردم خودش هم اهمیت فراوان دارد و به مثابه مرگ و زندگی است، سران قبایل را جمع نمود و برای برپاداشتن "ماآت" به مصر حمله برد. پس از فتح مصر در فستیوال "اوپات" که اصلاً برایش تازگی نداشت شرکت نمود و کمی بعد پس از برپاداشتن "ماآت" به نوبه مراجعت کرد.^{۱۷}

دوران حکومت فرعونه نوبه ای در مصر مدت نود سال به طول انجامید. در خلال این مدت فرعونه نوبه ای مصر را مجدداً بصورت کشوری یک پارچه و متحد درآوردند. در حقیقت تعداد معابد و زیارت گاه هائی که نوبه ای ها در "ممفیس"، "تیبز" و "ابی دوس" در مصر ساخته اند با آن چه در نوبه برپا داشته اند برابری می کند. علاوه بر این نوبه ای ها با مردم مصر خوش رفتاری کردند و آنها را در ادame آداب و رسوم خود آزاد گذاشتند. آنها حتی سردمداران دین و حکومت و فرهنگ را عوض نکردند و هر کس را که در پست حساسی نبود در کاری که داشت مشغول نگه داشتند. پی یه حتی به تنبیه آن چهار حکمران که کشور را بین خود تقسیم کرده بودند، نپرداخت. بر عکس او حکومت مناطق شمال را به آنها واگذار

۱۵ این اسم به صورت "پیانکی" هم دیده میشود.

۱۶ مصری ها هم از جدا شدن از سرزمین خود واهمه داشتند. آنها از این می ترسیدند که در سرزمینی ناشناس بمانند و چون کسی اسما آنها را نمی داند از یافتن زندگی دوباره محروم گردند. بهمین دلیل نوبه ای ها نیز در مصر ماندگار نشدند.

کرد و در جنوب که در آن زمان سروری نداشت خواهر خود "آمون نیردیس اوّل" را بعنوان الهه معبد "آمون" در "کارنک" مستقر نمود. در بین پنج فرعون نوبه‌ای که در مصر حکومت کرده اند "تاهارقا" (۶۹۰ - ۶۶۴ ق.م) از همه مشهور تر است. او در شهر "ممفیس" تاج گذاری کرد ولی مقر حکومت خود را در شهر "تیز" قرار داد. "تاهارقا" شیفته فرمانروائی "رامسس دوم" بود و مثل "رامسس دوم" که حنگ آوران "هیتایت" را شکست داده بود با "سناخریب" در فلسطین جنگید و او را شکست داد. او همچنین مانند "رامسس دوم" هم در مصر و هم در نوبه معابد متعددی ساخت که امروز از آنها جز یک ستون بسیار عظیم در "کارنک" چیزی بجا نمانده. "تاهارقا" از فرعون "خوفو" نیز زیاد قدر دانی می‌کرد^{۱۷} و مانند او در نوبه هرمی به ارتفاع هشتاد پا ساخت. و با ساختن این هرم رسم شناخته شده مصری را به فرهنگ نوبه افزود. از آن گذشته پیروانش نیز این رسم را ادامه دادند و کشور نوبه را صاحب بیش از دویست هرم گردانیدند.

جالب توجه است که معماران نوبه‌ای در ابتدای کار هرم سازی خود برای این کار هیچگونه دستوری نداشتند و مجبور گردیدند راه مخصوص بخود را پیدا کنند. آنها بجای حمل کردن سنگ‌های بزرگ به بالا و یا کشیدن آنها در امتداد خاک ریزهای طولانی از "شدوф" استفاده کردند. و چون "شدوف" خیلی نزدیک به ساختمان نصب می‌گردد و سنگ را نزدیک به بدنه دیوار یا هرم بلند می‌کند، شیب هرم به مقدار قابل توجهی کمتر می‌شود. و این اختلاف شیب، هرم نوبه‌ای را از هرم مصری متمایز می‌سازد. علاوه بر این اختلاف، در هرم‌های نوبه‌ای ثروت و مال و منالی چون هرم‌های مصری دفن نمی‌شد، بنابراین در حول و حوش این هرم‌ها هیچگونه راز و رمزی وجود ندارد. هرم‌های نوبه‌ای توپر هستند و در آنها هیچ گونه حجره یا راهروی تعییه نشده است. (تصویر ۳ : حجره تدفین در زیر هرم نوبه‌ای قرار دارد).

اهرام نوبه ای با هرم های مصری از نظر درب ورودی نیز اختلاف دارند. در اهرام نوبه ای درب بصورت برجسته ترین قسمت هرم چشمگیر است و حال آن که مصریان همیشه سعی داشتند که درب ورودی هرم هایشان را کاملاً از دید عموم مخفی نگه دارند. دیگر این که محل دفن فرعون نوبه ای نه در داخل بلکه در زیر هرم قرار دارد و تمام ساختمان حجره تدفین از دل سنگی که هرم بر روی آن قرار دارد بیرون اورده شده. درب ورود به حجره تدفین درست در نبش هرم ولی در زیر زمین است.^{۱۸}

برای ورود به حجره تدفین باید از دری که مقداری با نبش هرم فاصله دارد و هم سطح زمین تعییه شده وارد شد. این در به پلکان دور و درازی باز میشود که کم کم به طرف سطح حجره تدفین پائین می رود و در نبش هرم وارد آن حجره می گردد. تزئینات روی دیوارهای حجره تدفین به تزئینات حجره های داخل اهرام مصر بی شباخت نیستند. در حقیقت اشکال روی این دیوارها کاملاً همان شکلهای خدایان مصری هستند که رنگ نوبه ای به خود گرفته اند.

آنچه دو فرهنگ را از هم ممتاز می سازد این است که چون نوبه ای ها به زندگی بعد از مرگ اعتقاد نداشتند، در قبور نوبه ای جسد مومیائی شده ای نیست و بنابراین تابوتی نیز چه چوبی و چه سنگی وجود ندارد. بکلام دیگر نوبه ای ها به جنبه اجتماعی "ماآت" اهمیت می دادند ولی قبول نداشتند که همین "ماآت" نجات دهنده روح آنها از چنگال مرگ نیز خواهد بود. بنابراین، در جاهائی که مراسم از معرض عموم دور بود، آداب و رسوم نوبه ای حکمفرما می شد. مثلاً، قیل از فتح مصر نوبه ای ها جسد را روی سکوئی که با پتو پوشیده شده بود قرار می دادند، مراسم را اجرا می کردند و بدنبال کارشان میرفتند. در دوران فرمانروائی خود بر مصر نیز فرعون را همان طور روی سکوئی می گذاشتند و آداب و رسوم را در حقش اجرا می نمودند. در این مراسم از پر الهه "ماآت"، وزن کردن قلب در ترازو و دیگر تشریفاتی که به مومیائی کردن جسد منجر می شود خبری

نبود. از آن گذشته حتی معبد تدفینی نبود که در آن تشریفاتی انجام گیرد. باز یادآور می شوم که مقصود از نوشتمن این مقاله توضیح و تشریح معماری و یا مراسم تدفین در نوبه نیست بلکه منظور این است که توضیح دهم اگر نوبه ای ها مثل مصری ها از اهرام برای دفن فراعنه خود استفاده نمی کردند، چرا دویست هرم کوچک و بزرگ از خود بجا گذاشته اند؟ آیا همانطور که بعضی عقیده دارند این اهرام برای نشان دادن جلال و حیثیت خودشان بوده یا دلایل دیگری-- سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی-- باعث این عمل آنها گردیده؟ این سوال شاید جواب یگانه ای نداشته باشد ولی این موضوع قابل انکار نیست که فراعنه نوبه ای هم مانند فراعنه مصری مديون مردم مصر و شاید مردم کشور خود نیز بودند برای این که "ماآت" را در کشور جاری سازند و اسباب رستاخیز مردم را فراهم آورند. البته مردم تا زمانی که به چشم خود نمی دیدند که آداب و رسوم مربوط بطور کامل انجام می گیرد قانع نمی شدند که فرعون خواهد توانست به آنها زندگی دوباره ببخشد. این موضوع را "کلیتون" اینطور شرح می دهد:

شاهان نوبه رسوم تدفین مصریان را که شامل مویانی کردن جسد، تهیه "اوشاب تی" های الوان و سایر تجهیزات قبری بود با آغوش باز پذیرفتند، ولی وقتی به اصل مرحله دفن رسیدند ترجیح دادند جسد را روی رختخوابی در روی سکو پگذارند و عراوه و اسب ها را نیز در حال ایستاده در کنار جسد قرار دهند.^{۱۹}

شاید بهتر است بگوئیم نوبه ای ها بعضی از جنبه های رسوم مصری ها را قبول کردند، چون در آن رسوم نه تنها نجات مصریان بلکه نجات خود را نیز می دیدند. به خاطر داریم که مسئولیت بزرگ فرعون خوب پرورش دادن و نگهداری "ماآت" بود. همین طور به خاطر داریم که بدون کمک رعایایش فرعون قادر به بوجود آوردن "ماآت" جهت رستاخیز خودش و رعایایش نمی شد. بکلام دیگر در تلاش بوجود آوردن یک زندگی بهتر در این جهان فرعون و رعایایش مجبور به همکاری با یکدیگر بودند حتی اگر

مفهوم نهائیشان از زندگی بهتر یکی نبود.

معمولًا زبان یکی از شاخص های نزدیکی دو فرهنگ، مخصوصاً فرهنگ های دو کشور همچو ای زبان مخصوص به خود داشتند، آنها معمولاً برای نوشتن روی دیوارهای حجره تدفین و مانند آن از الفبای "هیرو گلیف" مصریان استفاده می برند. در حقیقت الفبای "هیرو گلیف" مصری رل بسیار بزرگی در حل رموز الفبای نوبه ای بازی کرده است. گرچه برای خواندن و فهمیدن مدارکی که به زبان نوبه ای بجای مانده به یک "سنگ روزتا" ای نوبه ای احتیاج است.

فرعون "شاباکا" برادر "پی یه" داستانی را تعریف می کند که نشان می دهد چگونه نوبه ای ها همان قدر خواستار قوام "ماات" در جامعه بوده اند که مصریها. "شاباکا" می گوید که وقتی مشغول زیر و رو کردن مدارکی در آرشیو سلطنتی مصر بود به مدرک مندرسی برخورد که محتوای آن را حائز اهمیت فراوان یافت. از این روی وی دستور داد تا آن مطالب را روی سنگ بزرگی حک کنند و در آرشیو قرار دهند. این کار عملی شد و سنگی که ما امروز به نام "سنگ شاباکا" می شناسیم بوجود آمد و در آرشیو قرار گرفت. قرن ها گذشت و در طی آن قرون محتوای این سنگ اهمیت اصلی خود را از دست داد و سنگ به گوشه ای انداخته شد.

شاید همان زمان یا شاید مدت ها بعد کسی دستور داد تا از آن سنگ مسطح، شاید بخاطر نوشته های روی آن، یک سنگ زیرین آسیا تهیه کنند. از آن بعد برای مدت زیادی این سنگ در آسیا ماند تا عاقبت دوباره به گوشه ای پرتاب گردید. جالب توجه این است که مقداری از نوشتگات روی سنگ که در حواشی و در چهار گوشه سنگ قرار گرفته بودند از بین نرفت. و اینطور اتفاق افتاد که باشتنشناسی آن سنگ را دید و مثل "شاباکا" به ارزش نوشته های روی آن پی برد. وی سنگ را تمیز نمود و به مطالعه نوشته های روی آن پرداخت. . (تصویر ۴ : سنگ "شاباکا".)

"سنگ شاباکا" دو چیز را برای ما روشن می کند. اوّل این که فرعون نوبه ای با زبان مصری آشنائی کامل داشته اند و کشور را با قوانین مصری اداره می کرده اند. دیگر این که دانش بعضی از فرعونه از لزومات معمولی گذشته و به مدارج فهم مطالب دینی، روحانی و عقلانی رسیده بوده.

مواد روی سنگ نبسته درباره "په تا" خداوند مصری و درباره یکتا پرستی بر اساس تفکر صحبت می کند: "خداوند (په تا) جهان را در فکر خود حاضر کرد آنگاه آن را بزبان آورد. کلمات او جهان هستی را بوجود آوردن". این فلسفه که به "فلسفه ممفیسی" مشهور است نه تنها در این دین بلکه در دین های بعدی مانند "مزدیسنا" و "یهودیت" تابش یافته اند. آیا همین فلسفه در قلب "شاباکا" و رعایای او نیز تابشی داشته؟ فرعون نوبه ای بخوبی می دانستند که پایه این جهان بر "ماآت" استوار است و "ماآت" بر جامعه حکمران نمیشود مگر این که آن جامعه بر دو پایه "گفتار ماآت (نیک)" و "کردار ماآت" استوار باشد و فرعون و کاهنان او مسئولیت حدوث این روند را در جامعه نوبه و مصر متحد داشتند. و شاید پندار "نیک" از اینجا وارد تاریخ گردیده باشد.

فراعنه نوبه ای در ظاهر امر سعی می کردند مصری ها را قانع نمایند که در پرورش "ماآت" نهایت جدیت خود را به خرج می دهند، ولی در باطن علاقه کاملشان به آداب و رسوم نوبه ای خود بود. اگر به خاطر داشته باشیم فراعنه مصری بیشتر هم خود را صرف ساختن مجتمع تدفینی خود می کردند و بخوبی می دانستند که هر یک از سه قسمت تشکیل دهنده مجتمع رل مهم و بخصوصی در آفرینش، پرورش، و نگهداری "ماآت" بازی می کند. هرم یا کوه-گور از جسم و مال و منال دنیوی فرعون محافظت می کرد. در معبد تدفین قلب فرعون در مقابل پر الهه "ماآت" وزن میشد. نتیجه ای که در این معبد حاصل می شد نه تنها سرنوشت فرعون بلکه سرنوشت رعایایش و سرنوشت مصر را معلوم می گردانید. همین طور قصر "هپ - سد" آمادگی جسمی و روحی فرعون را در قبال انجام مسئولیت های خطیر او معلوم می کرد. فراعنه نوبه ای نسبت به رل اصلی "ماآت" که تعیین مرگ و زندگی مصریان بود بی توجه بودند، اقلًا آنچه از دست کار آنها باقی مانده اینطور نشان می دهد. به نظر مصری ها کسی که عدالت را تنها جهت بوجود آوردن نظام اجتماعی بکار می برد و به چگونگی انجام مسئولیت خود که بستگی مستقیم با رستاخیز خود و دیگران دارد و قعی نمی گذارد یک فرعون خوب نیست بلکه فقط یک پادشاه یا یک فرمانروای خوب است.

مصر و ایران

در ازمنه دور، مصر از دو بخش جنوبی و شمالی تشکیل می شده و هر بخش فرعون مخصوص بخود را داشته. فرعون جنوب تاج مخروطی سفیدی که با یک "واجت" یا کبرا ترئین میشده می پوشیده. فرعون شمال تاجی سرخ که با "نکبت" یا سر و گردن کرکس ترئین می شده به سر می گذاشته. (تصویر ۵ : تاج سرخ مصر علیا (چپ)؛ تاج سفید مصر سفلی (وسط)؛ هر دو تاج باهم).

فرعون مصر متحد می توانسته کلاهی که از کنار هم گذاشتن تاجهای سفید و سرخ ساخته می شده بپوشد و آن را با کبرا و سر و گردن کرکس ترئین نماید. تاج "توتان کامون" نمونه ای از این نوع تاج است. (تصویر ۶ : تاج "توتان کامون" شامل مار کبرا و سر و گردن کرکس).

مصریان قدیم، بطور عموم، سر خود را نمی پوشانیدند ولی همه خدایان و فراعنه مصر کلاه ها و تاجهای مخصوص به خود داشته اند. گرچه بحث چگونگی تاج های خدایان و فراعنه مصر جزء اهداف این مقاله نیست، ولی از شناسائی یک تاج نمی توانیم بگذریم: اسم این تاج "هم هم" یا تاج "سه آتف" است. "آتف" خود تاج ساده ای است که آن را "اسایروس" پسر ارشد "نوت"، بسر می گذاشته. قسمت اصلی تاج "آتف" همان مخروط تاج فرعون جنوب است که دو پر شترمرغ آن را ترئین می کنند.

تاج "هم هم" یا تاج مورد نظر ما، تاجی است که از کنار هم گذاشتن سه تاج "آتف" حاصل شده. در تصاویری که از "هم هم" بـما رسیده، این تاج "سه آتف" بر روی دو مار کبرا، که سرهایشان از دو طرف تاج بیرون زده، گذاشته شده اند.

تاج "هم هم" را اویل بار فرعون بـزهکار "اخناتن" پوشیده. بعدها "ایوپوت" (۷۱۵ - ۷۵۴ قم)، یکی از کسانی که در دوران تغییر حکومت مصر از حکام لیبی ها به نوبه ای ها صورت گرفت آن را برای مدتی پوشید. بعد از آن هم بـطالسـه مصر از این تاج استفاده کردن. اندکی بعد نشان خواهیم داد که پادشاهان هخامنشی هم از "هم هم" برای نشان دادن قدرت

فرعونی خود استفاده برد اند. (تصویر ۷ : تاج "آتف" یا تاج "اسایروس" (چپ)؛ تاج "هم هم" یا تاج "سه آتف".)

قبل از فتوحات کمبوجیه و دسترسی وی به تاج و تخت فرعونی مصر، مصریان کورش کبیر را نمی شناختند و بعد از نیز او را تنها به عنوان پدر فرعونشان می شناختند. ولی با این که آنها برای کورش احترام زیادی فائل بودند، هیچگاه نام وی را در "خارتوش" ننوشتند چون کورش هیچ وقت فرعون مصر نبود.^{۲۰} ولی آنها اسم کمبوجیه را تحت عنوان "فرزند را" در "خارتوش" و مدارک دیگر وارد کردند.

کمبوجیه مصر را در سال ۵۲۶ ق م تسخیر کرد. علل حمله وی به مصر نا معلوم است و گفтар هرودوت نیز به حل مشکل کمک چندانی نمی کند.^{۲۱} کمبوجیه قبل از رسیدن به سلطنت برای مدت هشت سال والی بابل بود و در دوران جنگهای کورش باقایل شرق ایران، او بود که به امور کشوری رسیدگی می کرد.^{۲۲} قبل از حرکتش به مصر، بنا به گفته داریوش، کمبوجیه برادر خود "بردیا" (یا "اسمردیس") را کشت تا در مدت دوری او از مرکز حکومت از جانب دسیسه بازی های او آسوده باشد.^{۲۳} او همچنین با قبایل عرب در "سینا" متعدد شد تا بتواند در هنگام لشگر کشی اش به مصر از چاه های آب آنها در بیابان استفاده کند.

در مصر، کمبوجیه با مصریان دلیرانه جنگید و قبل از ورود به "ممفیس" دستور داد فرعون "سامپ تیک سوم" را اسیر کرده به شوش، مرکز حکومتی ایران، بفرستند.^{۲۴} سپس "تیز" را مرکز قرار داده، یک لشگر ۵۰۰۰۰ نفری جهت تسخیر واحه "آمون" فرستاد. بقیه لشگر را تحت سروری خود، بدون تعیین آذوقه، به جنوب برای تسخیر حبشه به حرکت

۲۰ خارتوش "شکل بیضی مانندی است که در اطراف اسمی فرعون یا ملکه کشیده می شود.

۲۱ کلیتون، ۲۰۰۱، ص ۱۹۸.

۲۲ حسن پیرنیا، ایران باستان، جلد دوم، ص ۴۸۶.

۲۳ راوندی، جلد ۱، ص ۳۸۷.

۲۴ پیرنیا، جلد ۲، ص ۴۸۱.

۲۵ راوندی، جلد ۱، ص ۳۸۷.

در آورد. چون وی برای لشگری چنین بزرگ تدارکات لازم ندیده بود، در راه حبشه، لشگر دچار تنگی آذوقه شد و کار بجائی رسید که سپاهیانش دست به آدم خوری زدند. در مدتی کوتاه این لشگریان و تمام ۵۰۰۰۰ نفری که به آمون فرستاده شده بودند در اثر بی تدبیری وی هلاک گردیدند. از کسانی که به آمون فرستاده شده بودند حتی یک نفر هم برنگشت. و از آن پس سپاه گمشده کمبوجیه ورد زبانها گردید. (تصویر ۸: هیکل ناشناخته ای که به کورش کییر نسبت داده می شود).

اینطور که از مدارک بدست آمده در مصر برمی آید، کمبوجیه در ابتدای ورود خود به مصر با مصریان بسیار خوش فتاری کرد، همان طور که پدرش کورش با بابلیان رفتار کرده بود. مصریان نیز نسبت به او با احترام رفتار کردن و او را "فرعون مصر متحد" نامیدند.^{۲۶} ولی این دوستی به زودی به دشمنی و خونخواهی تبدیل گردید.^{۲۷} دو چیز باعث تغییر عجیب در دیدگاه کمبوجیه نسبت به مصری ها گردید. یکی، آن دو شکستی بود که در بالا توضیح دادیم و کمبوجیه جهت روبرو شدن با آنها ابدآ آمادگی نداشت، و دیگری عدم اطلاع کمبوجیه از قدمت و غنای فرهنگ مصر قدیم بود. مثلاً وقتی کمبوجیه به "ممفیس" برگشت و در اثر شکست بسیار غمناک بود، مصریان در گیر و دار جشن پیدا شدن "گاو آپیس" جدیدی بودند. کمبوجیه به غلط این طور تصور کرد که مصریان دو شکست وی را جشن گرفته اند.^{۲۸} لذا، از شدت غضب، "گاو آپیس" را با کارد زخمی کرد و بسیاری از کاهنان معابد را بقتل رسانید. و همچنین تعداد بسیاری از بزرگان و رجال ایران، حتی خواهر خودش را کشت. بعد از فوت کمبوجیه هفت سال طول کشید تا با زحمات زیاد داریوش اول توانست کنترل امور را به دست بگیرد.^{۲۹}

۲۶ پیرنیا، جلد ۳، صص ۵۵۶۷-۵۵۷۲

۲۷ پیرنیا، جلد ۲، صص ۵۰۳-۵۰۵؛ سامی، ۱۹۷۰، ص ۳۵۹

۲۸ پیرنیا، جلد ۲، ص ۴۹۷؛ راوندی، جلد ۱، ص ۳۸۷

۲۹ نظام "ساتراپی" را برای اوئین بار کورش کییر در امور مملکتی ایران باستان وارد ساخت.

مدت اقامت کمبوجیه در مصر کوتاه ولی پر ماجرا بود. او نسبت به فرهنگ غنی مصر کمترین توجهی نشان نداد. او حتی ملت خودش را نیز با به آتش کشیدن جسم مویایی شده فرعون "آمازیس" از خود متنفر کرد.^{۳۰} این عمل نه تنها فرعون و مردمش را از امید زندگی دوباره محروم بلکه آتش مقدس را نیز آلوه ساخت. قبل از حرکت از مصر، کمبوجیه "آریاند" را به جانشینی خود معین کرد.^{۳۱}

حالا بر میگردیم به موضوع تاج "سه آنف" که درباره آن صحبتی داشتیم. در هنگام کند و کاو در پاسارگاد، باستان شناسان به هیکلی بالدار برخوردهند که بر روی تخته سنگ نسبتاً بزرگی حک شده بود. این هیکل نه تنها به شاهان معمولی ایران شباhtی نداشت، بلکه تاجی غیر معمولی نیز بر سر داشت. این تاج درست همان تاجی است که "ایوپوت"، یکی از پادشاهانی که بعد از انقراض سلسله لیبی، در شمال مصر به سلطنت رسید، می پوشید. در تصویری که به ما رسیده "ایوپوت" بشکل "هاروس" از درون گل نیلوفر بیرون می آید.^{۳۲}

تا مدت های زیادی تصویر روی این سنگ را با نام "تابغه بالدار" معرفی می کردند.^{۳۳} ولی کم کم این اسم خاصیت خود را از دست داد و به "کورش کبیر" تبدیل گردید. امروز هر دو اسم برای این هیکل قابل قبول است. البته اشکال کار در این است که کورش کبیر مصر را فتح نکرد. او فاتح بابل بود. پس چگونه می تواند تاج "سه آنف" مصر را بسر داشته باشد؟ علاوه بر این، آنچه از سر شخص تصویر شده بیرون می زند شعله نیست که بتوان از آن بعنوان نماد نبوغ استفاده نمود.

به نظر من هیکل شخصی که روی سنگ حک شده از آن کمبوجیه فاتح مصر است. او اوئین فرعون ایرانی تبار مصر بود و این عنوان حق پوشیدن تاج "سه آنف" فراغته را به او می داد. متسافانه زندگی

۳۰ پیرنیا، جلد ۶، ص ۱۵۲۸.

۳۱ پیرنیا، جلد ۳، ص ۵۶۳.

۳۲ کلیتون، ۲۰۰۱، ص ۱۸۹.

۳۳ رمان گیرشمن، هنر ایران باستان از ابتدا تا عصر اسکندر کبیر، ۱۹۶۴، ص ۱۲۹.

کمبوجیه بسیار پر ماجرا بود و با مرگ نابهنهگام وی در "اگباتانا" در سوریه امروزی، یا به دست خودش و یا بعلت بیماری جنون، به پایان رسید. جسد او را در دورانی پر اختشاش به ایران اوردند و در پاسارگاد مدفون ساختند.

چنین بنظر می‌رسد که کمبوجیه شخصاً، یا کاهنان مصر از جانب او، دستور ساختن این هیکل را داده باشند تا از آن در هنگام بازگشت فرعون پیاپیخت در جشن بزرگی استفاده نمایند. باز چنین به نظر می‌رسد که پس از اتمام آن، هیکل به ایران رسیده ولی تجلیل از فرعون بعلت مرگ نابهنهگام وی صورت نگرفت و این سنگ، مانند "سنگ شاباکا" که ذکر آن گذشت، بگوشه‌ای اندامخه شده است.

نظری به تصاویر داریوش در تخت جمشید و جاهای دیگر معلوم می‌دارد که او علاقه مخصوصی به کلاه طایفه‌ای خود داشته و از آن بعنوان مدلی برای تاج سلطنتی اش استفاده کرده است.^{۳۴} در تصویری که از مصر از وی به دست آمده نیز وقتی در حضور "هاروس" است از همان تاج معمولی مصر متعدد استفاده کرده.^{۳۵} فرزندش خشایارشاه و نوادگانش نیز به پیروی از وی همان تاج داریوشی را برگزیده‌اند.

بنابراین تاج‌های خدایان و فرعونه مصر بعد از داریوش مورد انتخاب نبودند و سنگی که هیکلی بالدار با تاج "سه آنف" بر آن حک شده بود مانند سایر تزئینات و مدارک آن زمان در زیر خاک و در تاریخ گم شد. دو هزار و پانصد سال بعد، وقتی باستانشناسان این سنگ را یافته‌اند از کمبوجیه و فتح مصر توسط او خبری نبود. تنها پادشاه قدیمی که می‌شناختند و مورد احترام همگی بود و در پاسارگاد دفن شده بود کورش کبیر بود. بنابراین جای تعجب نیست که اسم کورش را روی این سنگ گذاشته‌اند. ولی آیا امروز هم، با این همه معلومات فراوان در باره مصر و فرعونه آن، می‌توان از این نامگذاری حمایت کرد؟ بنظر من این هیکل باید زیر اسم شاهنشاه ایران، فاتح

۳۴ درباره گذشته عثایری هخامنشیان هردوت می‌گوید: "ایرانیان از چندین طایفه تشکیل شده‌اند. طوایفی که کوروش آنها را در

اطراف خود جمع آورد و به سرزمین ماد حمله برد، اساسی ترین این طوایف می‌باشد." هردوت، ۱۹۴۲، ص ۷۱.

۳۵ مقایسه کنید با، کلیتون، ۲۰۰۱، ص ۱۹۹.

مصر و اویین فرعون ایرانی تبار آن کشور، کمبوجیه قرار گیرد. (تصویر ۹ : فرعون کمبوجیه سوّم (چپ)؛ "ایوپوت" .)

دو جهان از هم متمایز داریوش

۱- شاه شاهان ایران

داریوش کبیر که بین سالهای ۵۲۲ و ۴۸۶ قبل از میلاد حکومت کرد، در سال ۵۵۰ ق.م در یکی از نواحی شرقی ایران بزرگ به دنیا آمد. بمحض شنیدن خبر مرگ مرموز کمبوجیه خود را از مصر به ایران رسانید و با کمک شش تن از دولتمندان کشور "گوماتا" ی مغ را از میان برداشت و در سن بیست و هشت سالگی بر اریکه سلطنت امپراتوری نوجوان فارس و ماد نشست.^{۳۶} در مصر وی سمت فرماندهی سپاه جاویدان و نیزه داری شاه را به عهده داشت.

داریوش در آغاز سلطنتش با اشکال بزرگی روبرو بود. بر عکس کورش و کمبوجیه که حامل "فر" کیانی بودند، او حامل "فر" نبود و همین قول فرمانروائی او را برای عامه ایرانیان مشکل می نمود.^{۳۷} بنابراین او کوشش نمود تا به مردم ایران عملًا نشان دهد که اهورمزد نه تنها پشت و پناه اوست، بلکه از پادشاهیش حمایت نیز می کند. به این واسطه، بنا گفته خودش در نوزده جنگ شرکت کرد و نه پادشاه را از اریکه سلطنت به پائین کشید و در پیش پای خود خوار نمود. او در این باره می گوید: "از زمانی که شاه شدم، نوزده جنگ کردم. بفضل اهورمزد لشگرخان را در هم شکستم و ۹ شاه را گرفتم ..."^{۳۸} از آن گذشته، داریوش به این هم کفایت نکرد و "آتوسا" دختر کورش کبیر را بزنی گرفت.

^{۳۶} پیرنیا، جلد ۳، ص ۶۲۷.

^{۳۷} ایرج بشیری، نقش فر در شاهنامه فردوسی، شاهنامه فردوسی بعد از هزار سال، ۱۹۹۴، صص ۱۷۸-۱۸۸.

^{۳۸} رولاند کنت، فارسی باستان، ۱۹۵۳، ص ۱۳۱. در کتیبه بیستون داریوش می گوید که مصر یکی از ممالکی بود که بر ضد وی قیام کردند ولی پیرنیا (جلد ۳، ص ۵۴۰) این گفتار را درست نمی داند.

پس از آن که عیلام، ماد، عاشور، پارت، مرو و سکائیه به ایران پیوستند، داریوش روش فرمانروائی خود را عوض کرده به کشورگشائی پرداخت. در مشرق ایالات دره سند را به امپراطوری اضافه کرد و سکائیان را تا سعد عقب راند. در غرب از بسفر و دانوب گذشت و سکائیان اروپائی را به مکان اصلی شان برگردانید. سپس از فتوحات هم دست کشید و به دولتمردی مشغول گردید. او خوب می دانست که با دولت داری صحیح خواهد توانست هم مرزهای مشرق را حفظ کند و هم در امپراطوری حکمرانی عادل بر پا نماید تا رضای خاطر عموم برآورده گردد.

از نظر داریوش رضای خاطر اهالی مملکت اهمیت بسیاری داشت چون می دانست نه تنها جمع آوری یک لشگر بزرگ، بلکه تهیه آذوقه کافی برای آن بستگی به رفاه رعیت دارد. در سال ۵۱۷ قبل از میلاد، وقتی شنید که "آریاند"، همان والی که کمبوجیه جهت اداره مصر گذارده بود، نسبت به مصری ها بد رفتاری کرده، او را بقتل رساند.^{۳۹}

داریوش در دولت داری از روش کورش کمیر استفاده نمود و مردم کشورهای مختلف امپراطوری را در انجام آداب و رسوم خود مختار گذاشت. او همچنین با بوجود آوردن سکه ای بنام "دریک"^{۴۰} و اختراع سیستم بانکی به وضع مالیات در کشور کمک رسانید و اشکالات آن را اصلاح نمود و بجای مقداری معین، مالیات را بر حسب وسع رعیت تعیین کرد. علاوه بر این وی یک سیستم بانکداری مقرر ساخت تا اموال جمع شده در خزانه دولت در کشور رواج پیدا کند و به بھبود امور رعیت کمک نماید. او همچنین در امر کشاورزی دخالت کرد و سیستم کاربز را متدابع ساخت. مهم تر از همه او برای هر نوع کار، مزدی مقرر نمود و بیگاری را موقوف ساخت.^{۴۱}

در سال ۴۹۹ قبل از میلاد، مردم "ایونی"، شهر "سارد" در آسیای صغیر را به آتش کشیدند. داریوش به آنجا حمله برد تا از خودسری حکام

۳۹ پیر نیا، جلد ۳، ص ۳۶۶

۴۰ سکه طلائی بود با ۷۹٪ طلا که به نام داریوش زده می شد.

۴۱ سامی، ۱۹۷۰، صص ۴-۱۰

یونانی و در حقیقت یونان، که باعث اصلی اغتشاشات بود، جلوگیری کند. عاقبت لشگریان ایران و یونان در سال ۴۹۰ قبل از میلاد در محل "ماراتان" بجنگ پرداختند. در این جنگ قوای ایران به فرماندهی "مردانیوس" و "داتیس" از عهده قوای ایالات متحده یونان بر نیامدند و شکست خورده و داریوش فرصتی جهت تجدید این جنگ بدست نیاورد. او در سال ۴۸۶ قبل از میلاد در سن شصت و چهار سالگی بدرود حیات گفت و پسرش خشاپارشاه از دختر کورش جانشین وی گردید.^{۴۲} در وقت جانشینی خشاپارشاه امپراطوری از یونان شکست خورده بود و مملکت مصر از جرگه ایالات خارج شده بود و سرکشی می کرد.

همان طور که ذکر شد، داریوش در سال ۵۲۲ قبل از میلاد، در سن بیست و هشت سالگی، به امپراطوری ایران و فرعونی مصر رسید، وقتی که بیست ساله بود، کورش کبیر به او اتهام خیانت زد و لی پدر داریوش، گشتاسب، کورش را قانع کرد که فرزند او هیچگاه گرد چنین کاری نمی گردد. سپس به داریوش هشدار داد تا مواظب اعمال و رفتار خود باشد.^{۴۳}

در دوران توقف کمبوجیه در مصر، داریوش سمت نگهبانی و نیزه داری شاه را داشت. هرودت داستانی نقل می کند که تا اندازه ای ما را با داریوش جوان آشناز می سازد. او می گوید جوانی یونانی بنام "سایلاسون" در مصر جامه ای قیمتی و قشنگ بتن داشت. داریوش از آن جامه خیلی خوش آمد و خواست آن را بخرد. "سایلاسون" جامه را رایگان به داریوش بخشید. آنگاه وقتی داریوش بر اریکه سلطنت نشست، همین "سایلاسون" به شوش رفت و خود را ولینعمت شاه معرفی کرد. وقتی داریوش "سایلاسون" را دید و شناخت، دستور داد طلا و جواهرات بسیار به او بدهند. ولی "سایلاسون" به پاس خدمت خود از پادشاه حکومت جزیره "سامس" را خواستار شد و عاقبت به فرمانروائی "سامس" نائل گردید.^{۴۴}

۴۲ پیرنیا، جلد ۳، ص ۶۸۷

۴۳ راوندی، جلد ۱، ص ۳۹۲

۴۴ هرودت، ص ۱۱۲-۱۱۳

۴۵ هرودت، ص ۲۸۰

پس از واقعه "بردیا"^{۴۶} در سال ۵۱۷ داریوش به مصر برگشت و مصریان را از مظالم "آریاند" نجات داد و نسبت به فرهنگ غنی مصر علاقه بسیار نشان داد.^{۴۷} در حقیقت او سعی بسیاری نمود تا یک نوع حسن تفاهم بین مصر که صاحب فرهنگی قدیمی و غنی بود و امپراطوری نو خاسته ایران برقرار کند. مصریها در برآورده شدن این خواسته داریوش بوی کمک فراوان رساندند و مخصوصاً به او در به دست آوردن "عمر جاودانه"^{۴۸} که بزرگ ترین خواهش داریوش از آنها بود، یاری دادند.

اکنون این سؤال پیش می آید که دانش داریوش درباره "عمر جاودانه" از طریق موبدان ایرانی تا چه اندازه بود و از آن گذشته، گفтар آنها با گفته های کاهنان معابد مصر موافق یا مغایر بوده است؟ برای شناخت بهتر این دو دنیای متمایز احتیاج به مطالعات نسبتاً عمیقی درباره ارزش های مصر قدیم و آداب و رسوم طوایف ایرانی آن زمان داریم. ما باید به کنه ارزش هائی که مصریان و ایرانیان هر دو می پسندیدند، و آنچه مورد اختلاف آنها بوده، به خوبی پی ببریم. شاید آن وقت بتوانیم حدس بزنیم که آیا موبدان، کاهنان و مشاوران داریوش آن ارزش ها را به نفع دولتمری داریوش به کار گرفته اند یا خیر. در این شکی نیست که داریوش در نظر داشت این دو جهان را یکی سازد و نمیخواست یکی را بر دیگری ترجیح دهد. راوندی در این باره می گوید: "کورش و داریوش هیچگاه در صد این بر نیامندند که عادات قبیله ای خود را به دیگران بقبولانند. آنها به خوبی میدانستند که بابل و مصر از نظر فرهنگی از ایرانیان در سطح بالاتری قرار دارند."^{۴۹}

برای مطالعه دو جهان متمایز از هم داریوش بهترین محل آغاز کار، کتیبه ایست بنام "کتیبه کanal سوئز"^{۵۰} که در سال ۱۸۶۶ در نزدیکی "کاپرت"^{۵۱} پیدا شده است. در یک طرف کتیبه مدرکی به زبانهای فارسی باستان،

^{۴۶} راوندی، جلد ۱، ص ۳۹۰

^{۴۷} راوندی، جلد ۱، ص ۵۲۰

^{۴۸} پیرنیا، جلد ۴، ص ۱۱۳۲

^{۴۹} راوندی، جلد ۱، ص ۴۰۸

علیامی و عاشوری نوشته شده و در طرف دیگر مدرکی به زبان مصری حک گردیده. جالب توجه است که متن نوشته ها یکی نیست. آن طرف که به فارسی باستان نوشته شده از داریوش بعنوان نماینده اهورمزد و در طرفی که به مصری نوشته شده او را بعنوان فرعون مصر می شناساند. متن دو طرف کتیبه با دقت نوشته شده اند بطوری که اگر کلمه "داریوش" را از هر مدرک حذف کنیم، بسته می توان گفت که این دو مدرک در باره همان شخص یا پادشاه یا فرعون صحبت می کند. متن فارسی کتیبه از این قرار است:

بند اول: "... خدای بزرگی است اهورمزد، که آن آسمان را آفرید، که این زمین را آفرید، که بشر را آفرید، که خوشی را به بشر داده، که داریوش را شاه کرده، داریوش را به سلطنت مملکتی رسانیده، که بزرگ است و اسب ها و مردان خوب دارد."

بند دوم: "... منم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ممالکی که از تمام نژادها مسکون است، شاه این زمین بزرگ تا آن دورها، پسر ویشتاپ، هخامنشی."

بند سوم: "من پارسی ام، از پارس مصر را تسخیر کردم، امر کردم این کanal را بکنند، از پی رو (یعنی نیل)، که در مصر جاری است تا دریائی، که از پارس بدان روند. این کanal کنده شد، چنانکه امر کردم و کشته ها روانه شدند، چنانچه اراده من بود."^{۵۱}

در طرفی که به مصری نوشته شده داریوش تنها به عنوان فرعون مصر معرفی گردیده. البته تمام مدرک باقی نمانده ولی از آن مقدار که بجا مانده اینطور بر می آید که ایران هم یکی از ممالک فرعون بزرگ مصر، یعنی داریوش، است. متن مصری کتیبه از این قرار است:

"ان تریوش، که زاده الله "نوت"^{۵۲} خانم "سائیس"^{۵۳} است، انجام داد تمام

۵۰ یعنی خلیج فارس/ این سند قدیبی ترین مأخذی است که در آن از خلیج فارس سخن رفته است.

۵۱ کنت، ۱۹۵۳، ص ۱۴۷؛ ا.ت. المستد، تاریخ امپراتوری ایران، ۱۹۴۸، ص ۱۴۶؛ هرودت، ۱۹۴۲، ص ۱۹۷. یک چینی عمل خارق العاده ای را خشایارشاه نیز در "اتس" انجام داد. نگاه کنید به المستد، ۱۹۴۸، ص ۲۴۸. باید خاطرنشان شد که کanal مورد نظر که به داریوش نسبت داده میشود، در اصل بوسیله فرعون "نکو" حفاری شده و فرعون داریوش آن را دوباره به راه انداخته و جزء خلطوط

دریائی در ترویج تجارت مورد استفاده عموم قرار داده. نگاه کنید به پیرنیا، جلد ۳، ص ۶۳۱.

۵۲ بعقیده مصری ها "نوت" (پارسی "نیت") مادر خدایان مصری بود.

چیزهایی را، که خدا شروع کرد... آقای همه چیز، که قرص آفتاب را احاطه کرده، وقتی که در شکم مادر قرار داشت و هنوز به زمین نیامده بود، "نوت" او را پسر خود دانست... امر کرد به او... دست خود را با کمان بطرف او برد، تا دشمنان او را بر افکند، چنانکه از برای پسر خود (را) کرد.^{۵۴} او قوی شوکت است، او دشمنان خود را در تمام ممالک نایبود می کند. شاه مصر علیا و سفلی "ان تریوش"، که الی الابد پاینده است، شاهنشاه بزرگ، پسر ویشتاپ هخامنشی، او پسر او (یعنی پسر "نوت" است)، قوی و جهان گیر است. تمام خارجی ها با هدایای خود باو رو می آورند و برای او کار می کنند".^{۵۵}

از اینجا به بعد کتیبه خسارت دیده و متن آن قابل خواندن نیست. در چنین کتیبه ها معمولاً همان متن به دو یا سه زبان نوشته میشود. مثلاً بر روی "سنگ روز تا" همان مطلب با دو زبان و سه سیستم نگارش آورده شده. دو زبان یونانی و مصری و سه نگارش یونانی، مصری دماتیک (برای عوام) و مصری هیرو گلیف می باشد. در این صورت اگر مطلبی در یکی از متون از بین می رفت، میتوان آن را از محتوای متن دیگری دریافت.

"کتیبه کانال سوئز" این عمل را ممکن نمی سازد چه در متون این کتیبه داریوش با دو مردم جدا از هم در گفتگو است و با هر یکی با زبان و فرهنگ خودش گفتگو دارد. به کلام دیگر او میخواهد برای ایرانیان شاهنشاه و برای مصریان فرعون خوبی باشد. به این ترتیب این دو کشور، و شاید کشورهای دیگر هم، این برداشت را داشتند که او تنها پادشاه یا فرعون آنها است. کارهایی که داریوش به آنها دست زده کارهاییست که نتایج آنها از یک طرف ایرانیت او را نشان می داده و از جانب دیگر علاقه فراوان او را به سرنوشت خودش و مردم امپراطوریش. و این قبیل کارها عملی نمیشد مگر اینکه داریوش به ریشه های فرهنگی و اجتماعی و دینی ایران و مصر آگاهی می یافتد و اصول دولت داری خود را بر پایه آن ریشه ها مستقر می کرد. این مشکل را موبدان و کاهنان برای داریوش آسان کردند. آنها به او

۵۳ بعقیده مصریان "را" پسر "نوت" و خدای آفتاب در خشیده بود.

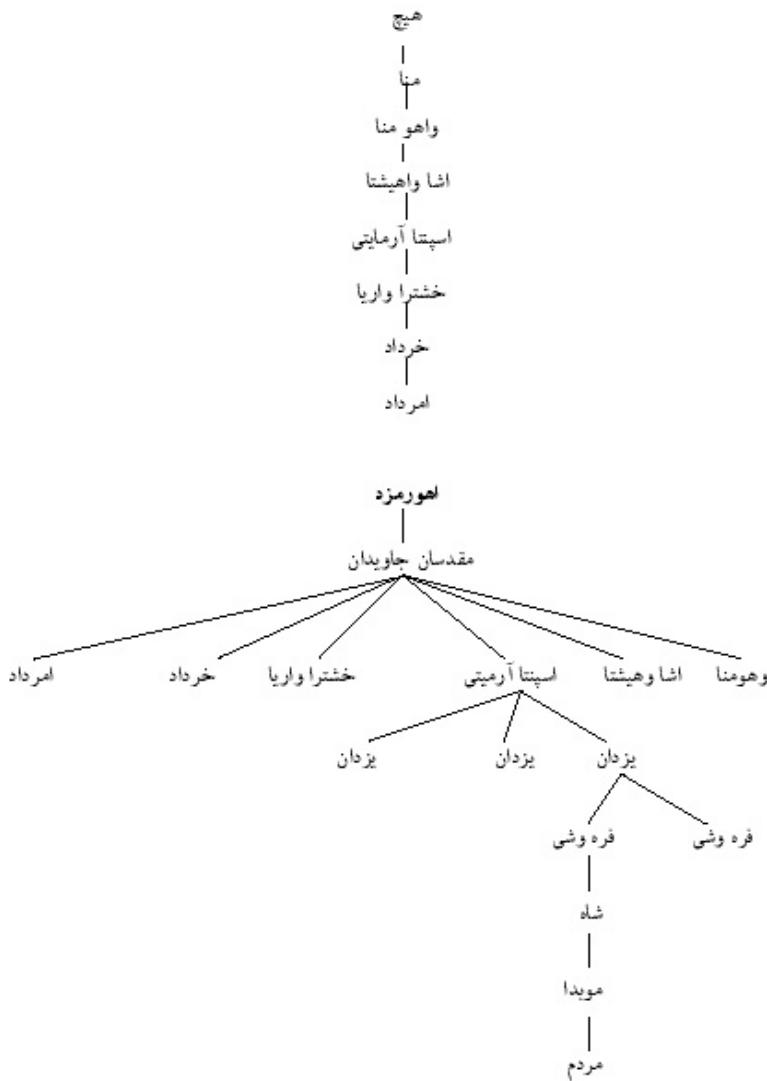
۵۴ پیرنیا، کتاب سوم، ص ۵۷۰.

نشان دادند که موهبتی که اجتماع مصر قدیم را قوی کرده بود و می توانست ایران آینده را نیز پیش رو و مقتدر سازد چیزی جز تلفیق عقاید دو مردم -- "ساختار اهورائی" ایرانی و "ماآت" مصری -- نخواهد بود. بر داریوش بود که نکته به نکته از فرامین "اهورمزد" و "اسایروس" پیروی کند تا مردم امپراطوری در کار او همان چیزی را بینند که به آنها امید و دلگرمی می داد.

داستان خلقت در اساطیر ایرانی

در نوشته های باستانی ایران، داستان خلقت شامل دو قسم است. قسمت اول مربوط به کیهان شناسی است که داستان بوجود آمدن و سروری خدایان را توضیح می دهد. قسمت دوم، که میشود آن را جهان شناسی نامید، داستان بوجود آمدن جهان خاکی، وجود شر، و زندگی مردم در عالم می باشد. بر طبق گفтар "بندهش بزرگ"، یک قطره فکر (مانا) از درون هیچ پیدا شد و بین خوب (واهو) و بد (اکا) خوب را انتخاب کرد و بنام فکر خوب (واهو مانا) شناخته شد. سپس فکر خوب درستی (اشا) را پیشه کرد و به تقدس (آرمایتی) رسید. از اتحاد و همکاری فکر خوب، درستی و تقدس، اجتماعی (خشترا واریا) حاصل شد که در آن هیچ گونه بدی وجود نداشت. این اجتماع بی غش رو به جانب کمال (خرداد) نمود و در مسیر جاودانگی (امداد) به حرکت در آمد.

در سیستم خداشناسی که بعد از این بوجود آمد، جمله این خدایان تحت فرمان یک خدای بزرگ بنام اهورمزد قرار گرفتند و آنچه که آنها را بوجود آورده بود به قدرتهای معین دولتداری تبدیل شد. ما این یاران اهورمزد را با نام "امشا اسپنهاها" (مقدسان جاویدان) می شناسیم. در نظام دادن به جهان اهورمزد، مقدسان جاویدان از کمک ایزدان و فرشتگانی (فره وشی) که از ایزدان پیروی می کنند برخوردار بودند. سیستم خداشناسی که مؤمن را به خدا رهنمون بود بقرار زیر است:



جهان شناسی ایرانی وقتی شروع میشود که جهان مینوی مورد حمله اهربیمن (اکا منا) قرار می‌گیرد و نابود می‌شود. در اینجا، ما ابتدا به ساختار جهان مینوی می‌پردازیم. بعد نشان می‌دهیم که چگونه این جهان به جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم و می‌شناسیم تبدیل شد.

در ساخت "خشترا واریا" اهورمزد ابتدا آسمان را از جنس فلز درخشان بصورت گنبدی بر فراز خلقت خود بوجود آورد. سپس از جوهر آسمان آب را بوجود آورد و از جوهر آب زمین را. مطابق همین قرار نباتات از جوهر زمین، حیوانات از جوهر نباتات و عاقبت انسان کیهانی بوجود آمد. پس از تکمیل کار، اهورمزد جهانش را با دیواری از راستی از جهان اهربیمن جدا کرد.

قابل توجه است که اهورمزد این جهان را زمانی ساخت که اهربیمن از او شکست خورده بود و دور از او و جهانش بود. به محض این که اهربیمن از وجود جهان اهورمزد آگاه شد، به آن جهان حمله برد و با سوراخ کردن آسمان وارد شد، آبها را آلوهه، زمین را خراب و گیاهان را زهرآلود نمود. او سپس گاو مقدس و انسان را کشت و اذن خروج کرد. ولی خروجش ممکن نشد چه آسمان راه خروج او را مسدود کرده بود و اهربیمن در جهان ویران اهورمزد ماند.

ورود اهربیمن به جهان مینوی اهورمزد و ماندن در آن، به پیشروی فکر خوب بجانب "جاودانگی" لطمه بزرگی وارد ساخت. تنها چیزی از آن جهان که صدمه چندانی ندیده بود تخمه‌ی آدم بود. پس از مرگ انسان مینوی تخمه‌ی وی به ماه رفتة، در آنجا بوسیله خورشید پاک میشود و به صورت یک ریواس با دو ساقه بهم چسبیده به دنیا بر می‌گردد. نسل انسان در این دنیای آلوهه از تزویج این دو ساق (مرد و زن) و فرزندان آنها بوجود آمده است.

همان طور که معلوم است، بعد از حمله اهربیمن و ماندن وی در جهان، آدم دیگر آن آدم ور جاوند نیست. در جهان مینوی همهٔ موهب برای آدم مینوی مهیا بود تا در زمان خود را به کمال و جاودانگی برساند. ولی آدم خاکی دستخوش افعال و افکار اهربیمن است و باید به طریقی بر آن افکار و اعمال فائق آید تا رستگار گردد. در اینجا است که اهورمزد به کمک بشر

می شتابد و او را با درجه ای از "فرّ ایزدی" مجهز می نماید. با این نعمت خدا داد است که انسان میتواند بر قوای اهربیمن پیروزی یابد و ورجاوندی خود را بازیابد.

تدرّج "فرّ" لازم می دارد که یکی از افراد بشر از دیگران فرهمند تر باشد و این پادشاه است. با اوست که بوسیله قدرتی که در اختیارش گذارده شده خوشبختی این جهانی مردم را تأمین کند تا در جهان دیگر رستگار گرددن. بنابراین آنچه ایرانی ها از داریوش طلب می نمودند این بود که وی با پیروی از قوانین "فرّ" آنها را به جهان مینوی اهورمزد رهنمون باشد تا بتوانند اشکالاتی را که اهربیمن بر سر راهشان می گذارد تمیز دهند و رستگار گرددن.

داستان خلقت از دیدگاه کاهنان مصر

در ابتدای آفرینش تنها چیزی که وجود داشت درهم برهمنی "آگدواد" بود. همه چیز، حتی خدایان، شکل بخصوصی نداشتند. در حقیقت بی شکلی خودش خدائی داشت به نام "حوک" و این خدا زنی داشت بنام "حوکت". رطوبت خدائی داشت بنام "کوک" با الهه ای بنام "کوکت". در قعر پوچی، آنجا که همه چیز گم می شود خدائی مخفی بود بنام "آمون" و الهه ای بنام "آمونت". خدایان "آگدواد" در دریای بیکران "نون" و الهه "نونت" زندگی میکردند.

زمانی رسید که از میان این دریای بی کران خدای جدیدی بنام "آتوم" پیدا شد با الهه ای به نام "مات". این خدا تصمیم گرفت از هیچ و بی نظمی استفاده کرده جهانی دیگر بوجود آورد. چون "آتوم" خدای خالقی بود، از دل آب تپه ای بنام "بن بن" بیرون آورد. سپس بر فراز تپه رفت و بطريقی—یا از طریق تف کردن یا از طریق استمناء—جوهر زندگی را در دریای "نون" بحرکت درآورد. این عمل ابتدائی از هوا و رطوبت دو خدا بوجود آورد که یکی مذکر "شو" و دیگری مونث "تفنوت" بود. این دو خدا دو خدای دیگر "گب" (مذکر) و "نوت" را بوجود آورده‌اند. "گب" بر زمین و "نوت" بر آسمان حکم فرما شدند. در تصویر خدایان، "نوت" بشکل زنی

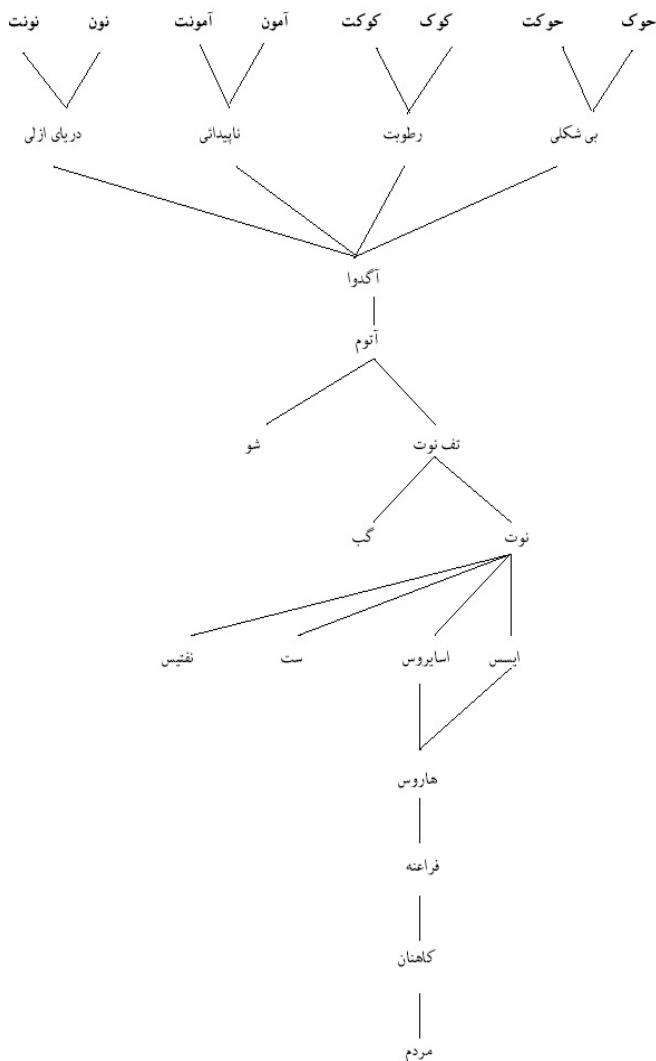
است که دو دست و پایش را روی زمین گذاشته و بدنش را بصورت قوسی در آورده، قوس آسمان، تا از زمین ("گب") محافظت کند.

در اینجا بهتر است کمی مکث کنیم و ببینیم تا به حال "آتموم" چه گونه دنیائی بوجود آورد. یاد آور می شویم که "آتموم" هم مثل "آمون" ابتدا خدائی مخفی بود ولی تصمیم گرفت از خفا در آید. آنگاه در حین تغییر، وجودی از "آگدوداد" را گرفت، به آنها جان داد، و زیر نظر فرزندانش گذاشت. تحت کنترل آنها، آب زمین را بوجود آورد و زمین نباتات و حیوانات را.

حالا باز برگردیم به "آتموم" و جهانی که وی از "هیچ" استخراج کرد و به بچه هایش واگذار کرد تا کنترل کنند. یکی از بزرگ ترین مواهیبی که در بطن این جهان بود، تخمۀ زندگی بود. برای اینکه زندگی بتواند در جهانی که بوجود آمده بود جریان داشته باشد، لازم بود که کسی یا چیزی مایه زندگی را در آن هسته به راه بیاندازد. فرزندان "گب" و "نوت" که بعنوان "خدایان سیاسی" شناخته میشوند عامل این کار شدند.

از چهار فرزند دو خدای یاد شده، "اسایروس" سازنده بود. او در نظر داشت نه تنها مصریان بلکه جهانیان را متمدن سازد. برادرش "ست" بر عکس مخرب بود. او "اسایروس" را کشت و قطعاتش را در همه جا پخش کرد. الهه "آیسیس" قطعات را جمع کرد و برادرش جان دوباره داد. پس از زنده شدن "اسایروس" مرگ و زندگی در جهان قرین یکدیگر گشتند. "اسایروس" میخواست همه زندگی جاودانه داشته باشند و حال آنکه "ست" جز مرگ و میر در دنیا چیزی نمی خواست.

عاقبت "اسایروس" پسرش "هاروس" را به پاسداری زندگی جاودید گذاشت. او همچنین یک روال سلسله مراتبی بر زمین حکم فرما کرد که در اثر آن یکی از افراد بشر از دیگران برتر و به خدایان نزدیک تر باشد. او به این شخص، که ما او را بعنوان فرعون میشناسیم، قوانین "ماات" را آموخت تا با پیروی از آنها جهان را بسوی امیال پدرش "اسایروس" و جاودانگی رهبری کند. بنظر این نویسنده، داریوش، نماینده "هاروس" بر روی زمین، نهایت سعی خود را کرد تا جهانش را به جهان "اسایروس" نزدیک کرده برای خودش و رعایایش عمر جاودان کسب نماید.



خدایان مصر باستان

۲- فرعون داریوش

داریوش اول نهایت سعی خود را بکار بُرد تا این دو جهان، یعنی جهان اهورمزد و جهان "آتم" را به هم نزدیک سازد. او چه در سخنانش و چه بر فراز بناهای باشکوهش پیوسته قدرت زندگی بخش اهورمزد را یادآور می‌گردید. در حقیقت او زندگی خودش را نمونه قرار داد تا به رعایایش بفهماند که آنها نیز با ثبات در دین و آئین خود خواهند توانست هم این جهان و هم جهان آینده شان را از خوشبختی و سعادت سرشار گردانند. چون در باره رفاه و آسایشی که در طول سی و پنج سال سلطنت داریوش اول نصیب ایرانیان گردید مطالب زیادی به طبع رسیده، در اینجا از کنکاش در آن بخش از زندگیش خود داری می‌کنیم.^{۵۵} داریوش با رعایایی مصریش نیز با زبان خودشان سخن می‌گفت و مانند فراعنه ای که پیش از وی بر مصر حکومت کرده بودند به کارهای خارق العاده ای دست می‌زد، کارهائی مثل از نو بکار انداختن کانالی که فرعون "نکو" (۵۸۵ - ۵۸۱ ق.م) برپا داشته بود. در اثر این عمل خارق العاده تجارت مصر از جبل الطارق تا هند گسترش یافت.^{۵۶} داریوش همچنین به ساختن راه هائی مانند "راه شاهی" و معابدی مانند معبد "خرگه" پرداخت و معابد دیگری را در "بوسیرس" و "الکاب" مرمت نمود.^{۵۷} رعایای ایرانی و مصری داریوش هر کدام به نوبه خود در ساختن آن راه‌ها و بناها خدمت کردند و در بزرگداشت امپراتوری شرکت کردند. داریوش برای رعایای ایرانی و مصری خود پادشاهی دلسوز بود. او می‌خواست اطمینان حاصل کند که روان رعایای ایرانیش با یزدان و مقدسات الهی برخورد موفقیت آمیزی داشته باشد و آنها مورد تفقد اهورمزد قرار گیرند. او همچنین می‌خواست رعایای مصریش از چشم "هاروس" نیفتدند و در عقیده خود نسبت به این که فرعونشان زندگی دوباره خواهد یافت راسخ باشند. او رعایایش را در ساختن معابد شرکت داد و از آنها خواست که

۵۵ ایدان دادسون، سلطنت نیل، ۲۰۰۰، ص ۱۹۶.

۵۶ مقایسه کنید با هرودت، ۱۹۴۲، صص ۱۹۷-۱۹۸.

۵۷ کلیتون، ۲۰۰۱، ص ۱۹۹.

گفتار و کردارشان بر غیر از اصول "ماآت" نباشد. بکلام دیگر او قبول کرد که اعمال شخص خودش می تواند باعث رده و قبول اعمال رعایایی مصریش باشد و از این رو سعی کرد به رعایاییش بفهماند که رستگاری فرعون و رعایاییش به محل تولدشان بستگی ندارد. بلکه آنچه "هاروس" و "اسایرس" را نسبت به فرعون و رعایاییش خوشبین می کند این است که آنها چگونه با هم در برپاداشتن "ماآت" همکاری داشته اند.

مجتمع تدفینی داریوش اوّل و رابطه آن با "ماآت"

قبل‌اشاره کردیم که فرمان روایان نوبه ای با ساختن اهرام تزئینی سعی کردند به مصری ها این طور وانمود کنند که در برپا داشتن "ماآت" کوشش نهائی خود را به خرج می داده اند. ما همچنان نشان دادیم که برپاداشتن "ماآت" تنها در ساختن اهرام و معابد خلاصه نمی شد، بلکه در این بود که اوّل آنها چرا باید چنین بنهایی را به وجود آورند و ثانیاً رابطه بین این بنها و زندگی و مرگ فرعونه و جاودانگی و انهدام زندگی رعایایش چیست؛ بکلام دیگر، مراسم و ادعیه ای که در این بنها جاری می گردیده در بزرگ داشت فرعون، زندگی دوباره یافن او در دربار "اسایرس" و زندگی دوباره یافن رعایایی او چه تأثیری داشته است؟

معمولًا وقتی درباره مصر فکر می کنیم بیشتر اهرام و کوه-گورها هستند که به مخیله خطوط می کنند. که البته باید چنین هم باشد. اینها بنهایی ماندگاری هستند که از ادوار دور فرعونه به روزگار ما رسیده اند. ولی وقتی با دید حقیقت بین به موضوع بنگریم متوجه می شویم که اهرام و کوه-گورها از نظر اهمیت به پای بنهایی دیگری که در مجتمع تدفینی کمتر مورد نظر بوده اند نمی رسند. هرم یا کوه-گور از جسم و ثروت فرعون محافظت می کرد که وی در طی سفر دور و درازش قبل از رسیدن به دربار "اسایرس" و سایر خدایان صدمه ای نییند. موضوع قابل دقت این است که کارگری که از صبح تا شام مشغول ساختن هرم بود نه چندان به خاطر

فرعون بلکه به خاطر نیل به زندگی دوباره خود رحمت می کشید. البته اوضاع این طور بود که باز یافتن زندگی دوباره او بدون کمک فرعون امکان پذیر نبود. بنابراین ساختن هرم یا کوه-گور یکی از واجبات زندگی ساکنان مصر قدیم بود همان طور که یکی از واجبات زندگی فراعنه این بود که در آن اهرام یا کوه-گورها بخاک سپرده شوند. (تصویر ۱۰ : پرالله "ماآت".)

ساختمان دیگری که حائز اهمیت بود معبد تدفین نامیده می شد. همان طور که می دانیم. معبد تدفین می توانست مجتمع بزرگی باشد یا در ساختمان دوطبقه کوچکی خلاصه گردد. در هر حال این ساختمان مرموزی بود که درون آن را کسی جز آنها میکشد با تدفین اموات سروکار داشتند نمی دید. دیوارهای این معبد بدون پنجره بود و درون آن با نور مشعل روشن می گردید. اهمیت معبد تدفین در این بود که در آنجا قلب فرعون را در مقابل پرالله "ماآت" وزن می کردند. فرعونی که صالح بود قلبش را نگه می داشت. قلب فرعون ناصالح را تماسح بزرگ و ترسناکی می بلعید. فرعونی که قلبش در مقابل پرالله "ماآت" وزن نشده بود (عمولاً فراعنه غیر مصری که به ساختن معابد تدفین توجه نمی کردند) نمی توانستند بدون صدمه از درون جهان مردگان عبور کنند و در اثر سختی راه تلف میشدند. همان طور که در بالا ذکر شد، رعایای این گونه فراعنه نیز تلف می شدند. آنها از نظر جسمی از بین می رفندند چون رود نیل آب را از آنها دریغ می داشت و از نظر روحی نابود می گردیدند زیرا "اسایروس" در یافتن زندگی دوباره به آنها کمک نمی رسانید. به کلام ساده تر، با وجود این که مصریان نمی دانستند در معابد تدفین چه می گزند، وجود معبد و آگاهی از اینکه کاهنان از گذر فرعون راضی بودند به آنها این دلخوشی را می داد که "اسایروس" از آنها نیز رضایت دارد و خشنود است.

سوّمین و آخرین بنائی که در جدال بین مرگ و زندگی مصریان حائز اهمیت فراوان بود کاخ نوجوانی یا قصر "هپ- سد" نام داشت. قصر "هپ- سد"، همان طور که به یاد داریم، جائی بود که فرعون در آن به پرورش تن و روان خود می پرداخت. نقاشی های روی دیوارهای قصر فرعون را در حال نیزه پرانی، دویدن و یا گلاؤیز شدن با حیوانات درنده نشان می

داد. قصر "هـب- سـد" همچنان جائی بود که در آن هر سی سال یک بار فرعون به کاهنان ثابت می کرد که هم از نظر جسمی و هم از نظر روانی توانا است و می تواند تا سی سال دیگر به فرعونی خود ادامه دهد و در پایان هم خود و هم رعایایش را رستگار سازد. چون این قصر یکی از بناهای بسیار مهم مجتمع بود، بنای آن از همان ابتدای حکمرانی فرعون شروع می شد و دیوارهای خرد خرد با تصاویری از دستاوردهای فرعون در جنگ ها منقش و مزین می گشت. شرکت دائم کفش دارهای فرعون در این تصاویر نشان می دهد که ملازمان دیگر فرعون در قصر "هـب- سـد" حاضر نمی شدند و فرعون تنها به تمرين و ورزش می پرداخت. (درباره ربط این موضوع با ایران باستان اندکی بعد صحبت خواهیم کرد).

همانطور که از گفتار بالا بر می آید، "ماـات" یک طور "قرارداد" بین حاکم و رعیت بود که در دو انتهای زنجیره قدرت قرار داشتند و هر یک به وظیفه خود عمل می کرد. نقش فرعون این بود که الهامات الهی را به رعایایش برساند و قوانین الهی را اجراء کند و یک جامعه در خور یافتن زندگی دوباره بوجود آورد. نقش رعایا این بود که به انجام اعمال لازم تن در دهند و فرعون را در راه یافتن زندگی دوباره یاری دهند. در مثالی که آورده‌یم، نوبه ای ها یا متوجه این نگنه بسیار حساس و عمیق که نشان دهنده رابطه ناگسستنی بین فرعون و ملتش می باشد نشدنند یا به آن اعتقاد حاصل نکرند. در هر حال آنها اهمیت فراوانی به جنبه جامعه سازی "ماـات" دادند و جامعه ای منظم بوجود آوردن، ولی به جنبه روحانی "ماـات" و به یافتن زندگی دوباره توجهی نشان ندادند.

مطالب این مقاله بر این اصل پی ریزی شده که برعکس فرمان روایان نوبه ای، داریوش اول نسبت به "ماـات" توجه مخصوصی داشت و آن را یکی از اساسی ترین ارکان زندگی روحانی مردم مصر قلمداد می کرد. این گفتار به این معنی است که بفکر داریوش، پایدار ساختن "ماـات" در جامعه مصر باستان، همانقدر به استواری جامعه مصر کمک می کرد که فرمان برداری از "فر" در ساماندهی به روند اهورائی در سرزمین ایران. بدون شک او برای رسیدن به این چنین هدف والائی مجبور بود از اجرای بعضی از نکته های فرهنگ ایرانی چشم پوشی کند و نکته های بسیاری هم درباره فرهنگ

مصر باستان فراگیرد. او همچنان آموخت که باید با کاهنان مصر با مماشات رفتار کند. مجتمع نقش رستم-پارسه، بخصوص آن قسمت که در زمان فرمان روائی او ساخته شده، نمودار دانش کلی داریوش درباره نقش مهم "ماات" در زندگی مصریان می‌باشد. و این ایده به طوری در ساختمان پارسه وارد شده که حتی اگر کسی با تمدن مصر و نفوذ آن در پرورش افکار هخامنشیان آشناشی نداشته باشد، باز هم تحت تأثیر این مجتمع قرار می‌گیرد. "ریچارد ن. فرای" این خودآگاهی را این طور توضیح می‌دهد:

قبل از حمله اسکندر مقدونی یونانی‌ها هیچگونه آشناشی با پارسه نداشتند. قبور پادشاهان آخرین سلسله هخامنشی را از قلب کوهی که در پشت بنا است بیرون آورده اند و حال آنکه داریوش (اول)، خشایارشاه و دوتای دیگر از پادشاهان آن سلسله در نقش رستم، در نزدیکی پارسه به خاک سپرده شده اند. چنانکه از کتبیه‌های فارسی باستان و لوحهای گلی عیلامی پیدا شده در تخت جمشید بر می‌آید، گویا از این کاخهای پرشکوه برای هیچگونه امور کشورداری یا پذیرائی از نمایندگان خارجی استفاده نمی‌شده. وانکه این بناها مراکز دینی نیز نبوده اند، زیرا که در آنجا هیچگونه پرستشگاه یا جایگاهی برای انجام دادن مراسم مذهبی پیدا نشده است. با اینهمه ویرانه‌های تخت جمشید، امروز نشانه ایست از هنر شگفت جهان باستان. ستونهای بیشمار و بلندی که زمانی در میان تالاری جای داشته است، بایستی اثری شگفت در بیننده آن تالار گذاشته باشد.^{۵۸}

"فرای" پس از توضیحاتی در باره "پارسه" این سؤال را به پیش می‌کشد:

این دسته ساختمانهای بزرگ و چشمگیر را در این دشت که شامل قبور شاهان است برای چه بر پا داشته بودند؟ میتوان بگمان دریافت که این جایگاه مقدس باید برای شخص داریوش اول حائز اهمیت بسزایی بوده باشد.

سپس اضافه می‌کند:

شاید همه این ناحیه یک جایگاه مقدس ملی بشمار می رفته که پایگاههای دینی در آن قرار داشته اند و آتش پادشاهان را در ساختمانی در نقش رستم که بنام کعبه زردهست خوانده میشود، نگهداری می کرده اند. معلوم نیست از این حدسهها یکی یا همه درست باشند ولی آنچه مسلم است این است که تخت جمشید یا آنچه در لوحه های عیلامی بنام پارسه آمده برای پادشاهان خامنشی حائز اهمیت خاصی بود.^{۵۹}

تاریخ شناسان و باستان شناسانی که مواد قدیمی و فرهنگ کهن ایران را بررسی نموده اند به وقایع ایران باستان و فرهنگ آن با همین دید "فرای" نظر افکنده اند. اشکال این نظریه در این است که وقع چندانی به روابط گسترده بین ایران و همچواران آن کشور نمی گذارد و همچنین مسئولیت هائی را که رعایای ممالک مختلف و ملل گوناگون ورای شوش و "پارسه" بر دوش شاهنشاه خامنشی می گذشته اند به حساب نمی آورد. پادشاه خامنشی مسئول امور کشوری چند- ملتی بود که هر یک از آن ملتها به نوبه خود دارای خواسته های گوناگون بودند. البته در اینجا منظور خرده گیری از "فرای" که یکی از با فراست ترین محققان ایران شناس است نمی باشد. منظور این است که از آن زمان تا کنون مطالعات بسیار وسیعی درباره فرهنگ مصر به انجام رسیده و نتایج آن تحقیقات هنوز هم در دست محققان ما نیست. از آنجا که این مطالعات به مقدار معنابهی به فهم ما درباره شناسائی بهتر فرهنگ کهن ایران کمک می کند بر ماست که توجه همگان را به آنها جلب کنیم. همان طور که در سرتاسر این مقاله نشان داده شده، خیلی از آداب، رسوم و خط مشی اخلاقی و دولت داری ایرانیان در زمان فرمان روائی بر آن مملکت کهن سال نضج گرفته است. آداب و رسوم مصر نه تنها بسیار قدیمی بلکه بسیار با نفوذ بوده است. فرهنگ عشایری آن روز ایران چگونه می توانسته در مقابل این قدرت فرهنگی بزرگ ایستادگی بخراج دهد؟ باید قبول کنیم که بسیاری از آن آداب و رسوم در طول قرون در ایران مانده و به صورت آداب و رسوم ایرانی در آمده اند.

۵۹ علی سامی، پایتخت های شاهنشاهان خامنشی، ۱۹۷۰، صص ۴۴-۴۳؛ فرای، ۱۹۶۶، صص ۱۲۶-۱۲۷.

در ادامه این مقاله ما به داریوش اول به عنوان فرعون مصر نظر می‌افکیم.^۶ لازمه این نظر در این است که ما بگذاریم داریوش اول همان طوری که در نظر کاهنان زمان خود جلوه می‌کرده در مخیلهٔ ما خودنمایی کند. بکلام دیگر باید بگذاریم داریوش اول همان جلوه ای را در چهرهٔ فرعونیش داشته باشد که در چهرهٔ شاهانشاھیش دارد. چنین شناختی صفحهٔ جدیدی در تاریخ شناسی ایران باستان باز می‌نماید. همچنین اینطور تحقیق می‌تواند در مطالعات مربوط به سرزمین‌های مدیرانهٔ شرقی و در در ک روابط بین یونان و مصر باستان مفید باشد.^۷

کشور مصر در طول قرون اشکال مختلفی به خود گرفته. زمانی مصر سُفلی یا مصر عُلیا بوده و زمانی آن دو مصر یکی شده و مصر متحده بوجود آمده و زمانی مصر متحده بر نوبه و لیبی و سوریه و بخشی از بین النهرين حکمرانی می‌کرده است. بنابراین توسعه دادن سرزمین مصر تا آنجا که ایران را نیز تحت لوای خود قرار دهد برای کاهنان معابد مصر کار مشکلی نبوده. در حقیقت همان طور که قبلاً مشاهده کردیم مصر تامدتها در تحت فرمان حکمرانان "هیکسوس"، نوبه و لیبی بود ولی کاهنان مصری هیچگاه این تسلط را به چشم غلبه آن کشورها بر مصر نگاه نمی‌کردند. به نظر آنها این مصر بود که بر آن کشورها حکومت می‌کرد. تنها این مصری بود که "ماآت" خود را از دست داده و در رخوت بود.

کاهنان حتی در اموری که نباید در آن توافق راهی داشته باشد نیز به توافق می‌رسیدند. مثلاً بر طبق قوانین "ماآت" فرعون مصر باست همیشه مرد می‌بود. ولی کاهنان به فرعونی زنها تن در دادند و از ملکه "هاچپ سوت" که در فرعون بودن از مردان بالاتر بود پشتیبانی کردند. بعد از مرگ "هاچپ سوت" هم باز با همان شیوه با "تات موسیس سوم" موافقت کردند و نام "هاچپ سوت" را از تمام دفاتر و کتیبه‌ها برآوردند و مجسمه هایش را شکستند یا خراب نمودند. همین کار را در حق "اخناتن" که به "ماآت"

۶ برای مطالعه بیشتر زندگی داریوش بعنوان شاه ایران، رجوع شود به ایرج بشیری، زندگی بزرگان، ۱۹۸۸، صص ۵۹۸-۶۰۴.

۷ مقایسه شود با هرودت، ۱۹۴۲، ص ۱۴۲؛ برنان، ۱۹۸۷، ص ۱۲۰.

توجهی نداشت نیز روا داشتند و بین او و "هیکسوس" های اجنبي هیچگونه فرقی نگذاشتند.

بنابراین، اگر داریوش اوّل در نظر داشت یکی از بهترین فراعنه مصر بشمار رود، مخصوصاً اگر می خواست نامش در ردیف نامهای فرمانروایان بزرگ مصر بر روی "دیوار کردار عظماً" حک شود، ناچار بود به توافقهای تن در دهد. اگر بر روی جملاتی که به زبان مصری بر کتیبه "کانال سوئز" نوشته شده دقت کنیم می بینیم که داریوش اوّل نسبت به شجره نامه ای که او را پسر الهه "نوت" قلمداد می کند هیچگونه اعتراضی ندارد و فرقی بین پسر "نوت" و نماینده اهورمزد بر روی زمین نمی گذارد. شاید بهمین خاطر بود که مصریان او را دوست داشتند و به او لقب "ستوتی-را" به معنی "تصویر - را" دادند و نامش را در "خارتوش" نوشتند. هیچ یک از فرمانروایان هخامنشی، بغير از کمبوجیه سوم که وی را "مسوتی - را" یا "پسر - را" خواندند چنین لقبهایی نگرفتند.^{۶۲} کدام توافق بین ایرانیان و مصریان از این بالا تر بود که مصریان قبول کردند پایتخت مصر در ایران باشد و ایرانیان زردهشی قبول کردند که در جوار پایتخت ایران یک مجتمع تدفینی بزرگ بربار گردد؟

پس از این که بر موبدان و کاهنان مسلم شد که پادشاه در نظر دارد ممالک متصرفه کورش کبیر و کمبوجیه سوم را بصورت کشوری یگانه نگهدارد و پس از اینکه گفتگو درباره مکان پایتخت و جای مجتمع تدفینی فرعون معلوم گشت، نوبت به ساختن قبر فرعون و چگونگی ساخت و تزئین آن رسید. قبر پادشاه می توانست در هرمی جای گیرد، کوه-گور باشد و یا مانند قبر کورش دارای آرایش سه گوشه (gabled) باشد. پس از آن که پادشاه شکل قبر خود را معین می کرد، موبدان و کاهنان می توانستند کار ساختمان سه بنای اصلی مجتمع، یعنی قبر، معبد تدفین و قصر "هـ - سـ" را شروع نمایند.

۶۲ برای "سالن نیاکان" یا "دیوار کردار عظماً" نگاه کنید به کلیتون، ۲۰۰۱، صص ۱۲-۱۳.

۶۳ کلیتون، صص ۱۹۸-۲۰۱.

ایرانیان از نژاد هند و اروپائی هستند. فرمانروایانی که از تبار آنها بودند و پیش از دودمان هخامنشی حکمرانی میکردند مادها بودند. منطقی ترین راه حل مسئله این بود که قبور هند و اروپائی و مادی ناحیه را بر رسمی کنند و طرحی بریزند که در عین حال هم مورد پسند ایرانیها باشد و هم قابل قبول برای مصریها. شکل قبور هند و اروپائی و ایرانی آن زمان که نمونه های آنها در فلات ایران یافت می شد، قبوری با آرایش سه گوشه بود و بالاترین نقطه آن به دو صخره سنگ صاف بزرگ که سربسر گذاشته می شد و مثلثی را تشکیل می داد ختم می شد. قبوری که در "سیالک" پیدا شده و مقبره کورش کبیر از نوع قبور با آرایش سه گوشه است. (تصویر ۱۱ : کوه-گور مادی با ستونهای مصنوعی (چپ)؛ استخواندان مادی با مربعهای تو در تو).

قبور مادها در اصل استخواندانهای بوده اند که کم کم شکل کوه-گور بخود گرفته اند. قسمت جلو این استخواندان ها که در دل کوه تعییه شده اند از چند مربع تو در تو درست شده که یکی از دیگری کوچک تر است و آخری دارکوچک استخواندان را تشکیل می دهد. تصویر یکی از خدایان یا تصویر گسی که در آنجا مدفون است در جلو یا بالای قبر در حال نیایش کشیده شده.^{۶۴} علاوه بر این استخوان دانها، کوه - گورهای نیز از زمان مادها بجامانده که طرز ساخت آنها بسیار جالب توجه است. قسمت جلو این کوه - گورها بصورت ایوانی ساخته شده که ستونهای مصنوعی آن در دو طرف در از سنگهای کوه بیرون آورده شده اند.^{۶۵} در ساختن قبر داریوش اول و قبور دیگری که در نقش رستم قرار دارند این هردو طرح، یعنی مربعهای تو در تو که از دل کوه بیرون آورده شده اند و ایوانی که ستونهای مصنوعی دارد، بصورت هنری والائی مورد استفاده قرار گرفته اند. (تصویر ۱۲ : مقبره داریوش اول).

قبر داریوش اول نیز مثل قبر "توت ماسیس اول" در ارتفاع بلندی از زمین ساخته شده و صخره زیر درگاه آن نیز مثل مقبره "توت ماسیس اول"^{۶۶}

۶۴ گیرشن، ۱۹۶۴، صص ۱۳۳-۱۳۰

۶۵ گیرشن، ۱۹۶۴، صص ۸۵-۹۰

صف کرده شده که ورود به آن ممکن نباشد. شکل ظاهری قبر مانند شکل ظاهری کوه - گورهای مادی است که دارای ایوان با ستونهای ساختگی می باشند. در بالای درگاه هیکل پادشاه در حال نیایش آتش کشیده شده. در اطراف ایوان مریع‌های متعدد المركز استخواندانهای مادی را بصورت نمادی از الهه "مآات" در آورده اند که با پرها باز در جلو قبر نشسته و از ساکن آن حفاظت می کنند.^۶ امروز ما این نماد را یا با نام "صلیب" و یا با علامت جمع بستن (plus) می شناسیم که البته هر دو نام مفهوم درستی ندارند، بخصوص اگر جهت تزئین مقبره پادشاه و فرعونی کبیر چون داریوش اوّل بکار رفته باشند.^۷ جالب توجه است که همین نماد میتواند نشان فروهر نیز باشد که همیشه برفراز ملک داریوش در پرواز است.^۸ (تصویر ۱۳ : الهه "مآات" بر سر در درب ورودی قبر ملکه "نفرتاری".)

تنها پس از این که توافق در باره این موضوع ها حاصل شد، موبدان و کاهنان کار ساختن مقبره داریوش را شروع کردند. در نقش رستم، گرچه مقبره داریوش از دیگر مقابر شناخته تر است، از نظر کلی ساخت مقبره خشایارشاه از همه بهتر است. باز نا گفته نمایند که قبور شاهنشاهان هخامنشی نیز مانند اهرام و قبور فرعانه مصر بدون ذکر نام صاحب قبر ساخته شده اند. تنها با کمک نوشتگات روی قبور در باره شجره نامه ها و فتوحات می توان تخمينی گفت کدام قبر ممکن است به کدام پادشاه ربط داشته باشد. چنین به نظر نمی رسد که چنین مراسمی را برای فرعون کمبوجیه سوم در پاسارگاد گرفته باشند. تنها ساختمانی که از زمان او بجا

۶ء "مآات" دختر خدای آفتاب (را) است. داریوش "هم-تصویر را" قلمداد می شود. تصویر "مآات" معمولاً روی تابوت‌های سنگی بصورت دختری بالدار ظاهر می شود. چشم گیرترین تصویر "مآات" در بالای درب ورودی مقبره ملکه "نفرتاری" است. در آنجا وی با پرها باز و درحالیکه پر "مآات" بر سر دارد نشسته و منتظر زندگی دوباره یافتن ملکه می باشد.

۷ درباره انعطاف پذیری فرهنگ ایرانی هرودت می گوید: "هیچ مردمی به آسانی ایرانیان آداب و رسوم دیگران را قبول نمی کنند. لایهای مادها را مثل لیاسهای خودشان می پوشند و در وقت جنگ از زره سینه ای مصریان استفاده می کنند." هرودت، ۱۹۴۲، ص ۷۶.

۸ مانند "نارمر" و "رامسس دوم" که عکس دشمنان خود را بطور سرافکنده در پیش پای خود و لی در تحت نظر "اسایرسوس" نقش کرده اند، در بیستون داریوش همین منظره را تحت نظر اهورمزد (فروهر) منظر ساخته. نگاه کنید به گیرشمن، ۱۹۶۴، صص ۲۳۷-۲۳۴.

مانده بقایای عمارتی است که شیبه یک معبد تدفین است. بقایای قبری را که شباhtی به قبر کورش کیم دارد نیز به کمبوچیه سوم نسبت می دهدن. ولی اشکال اصلی در این نبود که قبر داریوش اول باید چه نوع قبری باشد و با چه نوع تزئیناتی مزین گردد. بلکه اشکال در این بود که آیا برای تدفین داریوش اول احتیاجی به ساختن قبر وجود داشت یا نه؟ یعنی آیا ممکن بود داریوش اول را که پادشاهی زردهشی مذهب بود در قبری (چه این قبر هرم باشد یا کوه - گور) مدفون ساخت؛ زردهشیان اجساد مردگان خود را در دخمه در فضای باز می گذارند و میرفند. پرندگان شکاری و عوامل طبیعی بقیه کار تدفین را انجام می دادند. و حال آنکه قبری که برای ساختن آن تهیه دیده می شد برای جسد فرعونی بود که باید در معبد تدفین تحت مراسم مخصوصی مومنیائی میشد و در تابوت سنگی بزرگی در حجره مخصوص در هرم یا کوه - گوری دفن می شد. چطور ممکن بود این دو طرز تدفین را با هم وفق داد و دو نوع مراسم کاملاً مختلف را در حق همان کس و در همان وقت اجراه کرد؟

البته انجام دو مراسم تدفین برای یک نفر جهت کاهنان که در اختفاء ید طولانی داشتند کار مشکلی نبود.^۹ آنها در مصر در موقع معمولی برای فرعون دو گور مجمل می ساختند. یکی از این گورها معمولاً در "ممفیس" مرکز اداری کشور و دیگری در مرکز دینی "ایدوس" و یا در جایگاه "سوکار" خدای مرگ در "سقاره" ساخته می شد. و اغلب فرعون در هر دو قبر مدفون می گردید بطوری که یکی از قبور قبر اصلی او را تشکیل می داد و دیگری قبر تزئینی او به حساب می آمد. البته کسی نمی دانست کدام یک قبر اصلی و کدام یک قبر تزئینی فرعون است.

آیا ممکن بود که کاهنان و موبدان به این موافقت رسیده بودند که برای فرعون داریوش و شاهنشاه داریوش دو مراسم تدفین جداگانه انجام دهند که یکی زردهشی و ایرانی و دیگری مصری باشد؟ با این حساب داریوش هم به یک کوه - گور و هم به یک معبد تدفین احتیاج داشت. از روی این

حساب، بعد از مرگش، کاهنان بدن داریوش را در معبد تدفین آماده می کردند و سپس آن را در حجره کوه - گور در تابوت بزرگ سنگی می گذاشتند. پس از اتمام این مراسم، موبدان جسد را از کوه - گور برداشته به دخمه می بردند و تحت مراسم زرده شتی در فضای باز می گذاشتند و می رفتند. آیا داریوش اجازه انجام چنین مراسمی را بعد از مرگ خود می داد؟ البته ما جوابی برای این سوال نداریم. در عین حال می دانیم که این عمل برای فراعنه قبل از داریوش کاری معمولی بوده و هیچ یک در آن اشکالی ندیده بودند. علاوه بر این، داریوش همیشه در فکر پیزشی بود که در کنار رود نیل نشسته و همه امیدش برای زندگی دوباره یافتن بسته به اعمال و رفتار فرعونش بود. آن پیر زن رمز زندگی دوباره یافتن خود را در تدفین صحیح فرعون خود می دید. داریوش به پاس خاطر آن زن هم که بود به اجرای این مراسم تن در می داد. علاوه بر این چیزهایی که در درون مقبره داریوش یافت شده اند نیز بر همین دلالت دارند. آنها نشانگر این موضوع هستند که امید یافتن زندگی دوباره جزء آمال و آرزوهای هخامنشیان دوران داریوش نیز بوده است. کمتر کسانی درون کوه - گور داریوش اوّل را دیده اند. استد درون قبر را اینطور توضیح می دهد و چشمگیرترین چیزی که در آنجا می بیند تابوت های سنگی (sarcophagi) است که اجساد فراعنه در آنها گذاشته و پوشش آنها را مهر و موم می کردند:

دری کوتاه در وسط به حجره تدفین که حالا کاملاً خراب شده باز می شود. در درون حجره چهار طاقچه بزرگ از سنگ کوه بیرون اورده شده و در هر طاقچه سه تابوت سنگی بزرگ که باید به داریوش و نزدیکانش تعلق داشته باشد، قرار دارد.^۷

در این خصوص، سامی نیز درباره فهرستی از اشیاء یافت شده در تخت جمشید صحبت می کند. این فهرست شامل چندین چشم "هاروس"، مجسمه هائی با نوشته مصری، و اشیائی با نامهای فراعنه از جمله "نکو"، "سامتیک" و "آمازیس" میباشد. جالب ترین چیزهایی که مربوط به تدفین

بسیک مصری نام برده شده "دو قطعه استوانه شکسته مخصوص نذر"، ابزارهای فلزی، و "قسمتی از استوانه های مربوط به امور مذهبی (؟) از سنگ لا جورد"^{۷۱} است. متأسفانه سامی از چگونگی این ابزار و این که آیا آنها از نوع لوازمی هستند که کاهنان در مومیائی کردن اجساد از آنها استفاده می کرده اند توضیحی نمی دهد و البته نمیتوانسته هم بدهد. اشیاء دیگری هم هست که درست شناخته نشده اند و نمیتوان به ارزش واقعی آنها پی برد. ولی تعریفی که وی از "استوانه های مربوط به امور مذهبی (؟) از سنگ لا جورد" می نماید خیلی شیوه به تعریف تنگهای "کنوبیک" است که در آنها اعضای درون بدن بجز قلب را می گذاشتند.

همان طور که قبلاً ذکر شد، در مصر هر مجتمع تدفینی دارای یک معبد تدفین بود. معبد تدفین می توانست بزرگ و گسترده باشد و یا می توانست مانند حجره تدفین "رامسس سوم" که در عکس آمده محرق و ساده باشد.^{۷۲} موبدان و کاهنانی که دست به ساختن یک معبد تدفینی در بخشی از کشور که اکثریت مردم آن زردهشی بودند زندن اشکال کارشان تنها در اندازه معبد نبود. در باره شکل ظاهری آن نیز باید به توافق می رسیدند. به نظر موبدان، شکل بنا باید طوری می بود که به چهار طاق شیبه باشد. چهار طاق بنائی بود که در زیر آن زردهشیان مراسم آتش را بجا می آوردند. و برای این که این چهار طاق شیبه معبد تدفین باشد، باید هر چهار دیوار آن کاملاً بسته باشد.^{۷۳} آنها نمی دانستند که تنها چهار طاق بودن بنا کافی بود که بنا را برای ابد با نام زردهشت پیغمبر همباز گرداند.^{۷۴}

بنائی که درباره آن صحبت می کنیم بنائی است که روپروری مقبره داریوش اوی واقع است. بنائی است برج مانند و چهار گوشه که با نام کعبه زردهشت شناخته می شود. بنائی نیز همانند آن در پاسارگاد وجود دارد که

۷۱ سامی، ۱۹۷۰، صص ۲۹۱-۲۹۲.

۷۲ کلیتون، ۲۰۰۱، ص ۱۶۲.

۷۳ برای پکاربرد "چهار طاق" در مراسم زردهشتی، نگاه کنید به گیرشمن، ۱۹۶۲، ص ۱۵۰.

۷۴ سامی، ۱۹۷۰، ص ۴۴؛ دونالد ویلبر، پرسپولیس: باستانشناسی ایران مرکز جلوس شاهان پارس، ۱۹۸۹، ص ۱۰۷؛ پیرنیا، جلد ۶، ص

۱۶۰۱

بخوبی کعبه زرداشت حفظ نشده. شاید اگر بنای کعبه زرداشت هم به زیر گرد و خاک کوه نخزیده و تدریجاً از اذهان ناپدید نگردیده بود امروز به این تازگی جلوه گر نمی شد.^{۷۵} "ویلبر" درباره این ساختمان چنین می گوید:

در مقابل مقبره داریوش (اوّل) آثار دیوار گلینی است که محققاً عمارت اصلی را در بر می گرفته. آنچه بنام کعبه زرداشت خوانده می شود، در درون این محوطه است. یک همچنین بنائی نیز بنام زندان سلیمان در پاسارگاد وجود دارد. درباره علت ساختن این بنایها در بین محققان هیچگونه توافقی نیست. این بنایها یا مقبره بوده اند، یا معبد یا از آن ها به عنوان جایگاه آرشیو مدارک دینی استفاده میشده. اگر بگوئیم اینها مقبره بوده اند، باید مقبره شاهانی قبل از کورش و داریوش باشند. اگر بگوئیم اینها آتشکده بوده اند، ساخت آنها برای نگهداری آتش مقدس مناسب نیست.

با در نظر گرفتن گفتار بجای "ویلبر" که این ساختمان ها مقبره و آتشکده نبوده اند و با در نظر گرفتن بحثی که درباره کوه-گورهای پادشاهان هخامنشی داشتیم، اینطور به نظر می رسد که شاید این بنا یک معبد محقر تدفین بوده، مانند معبد تدفین "رامسس سوم" (۱۱۸۲-۱۱۵۱ قم).^{۷۶} وجود تابوتهای سنگی بزرگ در درون قبر داریوش اوّل و گفتار هرودت مربوط به این که داریوش علاقه مخصوصی به زندگی پس از مرگ داشته به این پیشنهاد قوت می دهد. (تصویر ۱۴: بنائی که بنام "کعبه زرداشت" شناخته می شود (چپ); معبد تدفین "رامسس سوم".)

البته بین این دو بنا تفاوت های نیز هست. روی دیوارهای معبد تدفین "رامسس سوم" با اشکال و نوشتگات مصری پوشیده شده و حال آنکه روی کعبه زرداشت هیچگونه تصویر یا نوشته ای نیست و آنچه هم هست یا از زمان ساسانیان است و یا از کار کردهای یونانیانی که بعدها به ایران سر زده اند. شاید دلیل بیکار ماندن چنین بنائی همین باشد که بعد از ختم روابط بین ایران و مصر دیگر دلیلی جهت نگهداری از آن وجود نداشته و بنابراین به

۷۵ برای توضیح بیشتر، رجوع شود به گیرشمن، ۱۹۶۴، ص ۲۲۷.

۷۶ ویلبر، ۱۹۸۹، ص ۱۰۷.

۷۷ برای اطلاعات بیشتر درباره معبد تدفین "رامسس سوم" نگاه کنید به کلیتون، ۲۰۰۱، ص ۱۶۲.

دست فراموشی سپرده شده.^{۷۸} علاوه بر این هنوز بر ما مبرهن نشده است که آیا در حقیقت این بناها برای انجام مراسمی که مربوط به آنها میشود بکار رفته اند یا مانند اهرام نوبه ای ها تنها جنبه تزئینی داشته اند. (تصویر ۱۵: بنایی که بنام "زندان سلیمان" شناخته می شود).

تنها سؤالی که در این خصوص می ماند این است که چرا باید چنین معبد تدفینی را در پاسارگاد ساخته باشند؟ قبلاً ما درباره کمبوجیه سوم، فرزند کورش کبیر و فاتح مصر علیا و سفلی و اوّلین فرعون ایرانی تبار مصر صحبت کردیم. امکان دارد که معبد تدفینی برای او در پاسارگاد ساخته شده باشد. این معبد یا مورد استفاده قرار نگرفته و یا بخاطر مکانی که در آن واقع شده بخوبی معبد تدفینی داریوش اوّل حفظ نشده است. بحث ما در اینجا، البته، درباره چگونگی چنین مجتمعی در پاسارگاد نیست ولی اگر آنچه را در بالا در باره وظایف کاهنان و وظیفه آنها در پایه گذاری مجتمع تدفینی فرعون از همان اوّان سلطنتش گفتیم، بیاد بیاوریم، بعد نیست که پس از پنج سال فرعونی کردن بر مصر، در هنگام مرگ نابهندگامش، کار ساختن مدفن فرعون کمبوجیه سوم باید تا اندازه زیادی پیشرفت کرده باشد. و دلیل اینکه داریوش از آن معبد استفاده نکرده در این است که اوّلاً مروودشت جای بسیار مناسب تری برای ساختن یک مجتمع بوده و ثانیاً مجتمع باید در دره ای باشد که بتواند، مانند نقش رستم، قبور چندین پادشاه را بر سطح کوهی بلند جای دهد. شاید سرسیزی مروودشت نیز در تصمیم موبدان و کاهنان برای ساختن پارسه بی اثر نبوده باشد.

پس از این که مکان کوه - گور و معبد تدفین معین شد، موبدان و کاهنان به تدارک برای سومین و آخرین بنای لازم جهت مجتمع پرداختند. این بنا را با نام کاخ نوجوانی یا قصر "هـب - سـد" می شناسیم، که از آن در هنگام ضیافت سی سالگی فرمانروائی فرعون استفاده می کردند. در اینجا بود که فرعون، همانطور که گفتیم، به پرورش تن و روان خود می پرداخت و هم اینجا بود که وی بعد از سی سال حکمرانی بر همگان ثابت می کرد که

۷۸ مثلاً برای رفتار خشایارشاه با مصریان، نگاه کنید به دادسون، ۲۰۰۰، ص. ۱۹۶. همچنین بشیری، خشایارشاه اول، زندگی بزرگان، ۱۹۸۸، صص. ۲۳۶۹-۲۳۶۴.

هم از نظر جسمی و هم از حیث روانی تواناست و میتواند تا سی سال دیگر امور مملکت را به پیش ببرد. نقاشیهای روی دیوارهای کاخ نوجوانی حاکی از توانائی فرعون در امور مختلف می باشد.

داریوش اوّل که سی و پنج سال فرعون دلخواه مصر بود باید اقلایی ضیافت نوجوانی داده باشد. و بهترین کاخ برای انجام مراسم این ضیافت در مجتمع، همان تخت جمشید امروزی است. درباره تخت جمشید کتب و مقالات فراوانی بچاپ رسیده ولی بسیاری از مطالب این نوشتگات بیشتر به شاخ و برگ دادن به جنبه افسانه ای تاریخ ایران می پردازند تا به حقایق تاریخی. ریشه های افسانه سازی فرهنگ ایرانی و داخل نمودن افسانه ها در مطالب جدی تاریخ ایران خود تاریخ جداگانه ای دارد. در اینجا ما تنها به شرح نامگذاری پارسه و نقش داریوش اوّل در این کاخ بسنده می کنیم.
(تصویر ۱۶ : داریوش اوّل در حال نبرد با وحوش).

کسانی که نام تخت جمشید را بر "پارسه" گذاشتند کسانی بودند که این بنا را قرنها بعد از حمله اعراب به ایران پیدا کردند. تخت جمشید دلالت بر این دارد که بنا جایگاه نشست جمشید، یکی از پادشاهان افسانه ای ایران کهن بوده. دو چیز باعث انتخاب این نام شده. یکی این که از دید عوام جمشید دوستدار شکار بوده و دیگر آنکه عکس هائی که بر درگاه های این کاخ نقش بسته پادشاه را در حال نبرد با شیر و حیوانات درنده خیالی نشان می دهند. آنچه باید در نظر بگیریم این است که این عکسها بر درگاه های این کاخ حقیقتی مخصوص را بازگو می کنند و کسی که در کشتن شیر و حیوانات درنده دیگر شرکت دارد شخصی افسانه ای نیست. البته اگر بدون دلیل بگوئیم داریوش اوّل شاهنشاه ایران اینطور به زور و بازوی خود می بالید شاید حرف درستی نباشد چون شاهان ایران اکثراً به توانائی روان خود می بالند. ولی اگر بگوئیم داریوش اوّل فرعون مصر این کار را می کند هیچ گونه اشکالی وجود ندارد. فرعون داریوش میخواهد، با وجود سنی که از او میرود، مصریانی را که از کاخش دیدن می کنند قانع سازد که هنوز هم قادر و تواناست. تعداد چترداران و حوله داران و عطرداران آوران بر درگاه های کاخ داریوش درست مانند کفش داران کاخ های "هہب - سد" فراعنه قبل از او می باشند. (تصویر ۱۷ : داریوش و چتر دارانش بر درگاه های "پارسه").

این سوالها و سوالات بیشتر دیگری حواب خود را می‌یابند اگر ما به مجتمع نقش رستم - تخت جمشید با نظری کاملاً منطقی نگاه کنیم و نقش مهم کعبه زرده‌شده در مجتمع را فراموش ننماییم. این درست است که شاهنشاهان ایران بیشتر به جنبه فکری و روانی می‌پرداختند تا به جنبه جسمی ولی همین هم درست است که فراعنه مصر به همان اندازه در فکر نشان دادن قوت جسمی خود بودند که در فکر نشان دادن قوت روانی و عقلانی‌شان. بنابراین، این داریوش اول فرعون مصر است که سایه خود را بر درگاههای پارسه انداخته و با رعایای مصری خود به مکالمه پرداخته است، نه داریوش اول شاهنشاه ایران زمین. حاضر بودن کفش دار فرعون در کاخ نوجوانی نیز یکی از لوازم دربار فرعونی بود متنها موبدان ایرانی بجای کفش دار، چتردار و حوله و عطردان دارها را قرار دادند تا اعلیحضرت با پای برهنه بر زمین مقدس قدم رنجه نفرماید!

جمشید همچنین همان پادشاه افسانه‌ای ایران است که می‌گویند اویین جشن نوروز در دربار وی برپا شد. ولی اگر باز به تاریخ مصر باستان که تا اندازه‌ای روند فرهنگی ایران زمان داریوش را تشکیل می‌داده نظر افکنیم، می‌بینیم "آمون هوتب سوم" که یکی از مقدرترین و کارداران ترین فراعنه مصر بود هر سال بر تخت می‌نشست و از شاهان، وزراء، و بزرگان کشورهای تحت الحمایه اش پذیرائی می‌نمود. این بزرگان مرغوب ترین و کمیاب ترین حیوانات، متاع‌ها و دستاوردهای کشور خود را برای او به ارمغان می‌آورده‌اند. و "آمون هوتب سوم" در ازاء آنها طلای نوبه‌ای می‌داد. داریوش نیز از پارسه برای همین نوع پذیرائی شاهانه، استفاده می‌کرد و یاد بودی از آن شاهان، وزراء و بزرگان کشورهای همسایه را در تصویرهای روی دیوارهای کنار پله‌های پارسه بجا گذاشته است. پس از انقراط سلسله هخامنشی این آداب و رسوم رسمی جنبه ملی و دائمی بخود گرفت. در کتیبه کانال سوئز این جشن‌های دوران فرعونی داریوش را اینطور ضبط کرده‌اند: "تمام خارجیها با هدایای خود با رو می‌آورند و برای او کار می‌کنند".^{۷۹}

(تصویر ۱۸ : (بالا) ملتهای تابع مصر بدربار "آمون هوتپ سوم" هدیه می آورند؛ حکام ایران باستان به دربار فرعون داریوش هدیه می آورند). آنچه از مراوده و معاشرت ایرانیان دوران هخامنشی و ساکنان مصر باستان بر می آید این است که ایرانیان یا در اجرای مراسم دینی خود و در پیروی از خدایان خود آن قدر پابرجا نبودند و یا، همان طور که توضیح داده شد مانند فرعون نوبه ای دین را به بازی گرفته و وسیله پیش برد امور اجتماعی و سیاسی خود نموده اند. و شاید پادشاهی بوده اند که خوشحالی و شادکامی رعایای خود را در مد نظر داشته و برای رسیدن به آن از هیچ کوششی خود داری نکرده اند. هخامنشیان ادوار بعد، همان طور که در جای دیگر نشان دادیم نه تنها اهورا مزدا، بلکه میترا و آناهیتا را نیز نیایش می کردند و در عین حال سروری کشور مصر را نیز داشتند.^۸ روابط سیاسی و اجتماعی آنها با مصر آنقدر خوب نبود و مصریان آنان را فرعون خود به معنی برپادارندگان "ماآت" به حساب نمی آوردن.

نتایج حاصله از این تحقیق

این مطالعه نشان می دهد که گرچه داریوش اول بعنوان شاهنشاه ایران بسیار شناخته است، بعنوان دومنین فرعون ایرانی تبار مصر کاملاً ناشناس است. بهمین طریق، گرچه داریوش اول بعنوان حامی نظام اهورائی و پشتیبان "فر" بسیار شناخته است، بعنوان حامی و برپادارنده "ماآت" کاملاً ناشناس است. داریوش اول شخصی عاقل، فهمیده، جهاندیده و جهاندار بود. او از همان اوان زندگیش در مصر به کنه تمدن ایران و مصر پی برد و وسعت علم خود را با استفاده از دانش موبدان و کاهنان گسترش داد و یک سیستم فرمانروائی بوجود آورد که در عین حال که ایرانی بود، در نزد مصریان حامی ملیّت مصری و در نزد دیگران حامی ملیّت آنها بود. امپراطوری

داریوش بر پایهٔ دو عقیدهٔ کهن و آزمایش شده استوار بود یکی از این عقاید پیروی از "نظام اهورائی" بود که از اهورمزد به وی به ودیعه رسیده بود و دیگری بوجود آوردن و پایدار نگهداشتن "ماآت" بود که راه و رسم آن را "هم تصویرش - را" و مادرش "نوت" به او آموخته بودند. آنچه در بطن این دو قدرت خداداد قرار داشت و از این دو عقیده یک نظام کامل بوجود می‌آورد این بود که "نظام اهورائی" و "ماآت" دو عقیدهٔ مکمل یکدیگر بودند. یکی نشان می‌داد نظام را چگونه میتوان بوجود آورد و دیگری نشان می‌داد نظام را چگونه میتوان جاری و پایدار و جاوید ساخت.

این مقاله با تحقیق در فرهنگ و حکومت فراعنهٔ نوبه ای نشان داد که حکومت ملتی بر ملت دیگر، بخصوص اگر ملت مغلوب ملتی متمدن مانند مصریان قدیم باشد آنگاه مثمر ثمر می‌گردد که دانش ملت مغلوب، بطور صادقانه برای رفاه همگان بکار گرفته شود. تنها ظاهر به استفاده از مظاهر تمدن قدیم مثمر ثمر نخواهد بود. این مطالعهٔ همچنین با تکیه بر فرهنگ غنی مصر باستان و مطالعهٔ روندهایی که در فرهنگ ایران هخامنشی نفوذ داشته اند نشان می‌دهد که داریوش اول در وارد ساختن فرهنگ مصری در ایران عشیره ای زمان خود با صداقت کامل رفتار کرده است. صدق این گفتار در بناهایی که از زمان داریوش اول بجا مانده است -- نقش رستم، کعبهٔ زردهشت و پارسه -- بوضوح آشکار است.

دانشمندانی که به مطالعه ایران باستان پرداخته اند تنها آنچه را که ایرانی بوده مشاهده و با تحسین به جهانیان عرضه کرده اند. تعمق در افکار و هنر آن زمان به آسانی نشان می‌دهد که در کنار نمادهای فراوان ایرانی نمادهای کمتر چشم گیر مصری نیز وجود دارند که حاکی اصول و موازین بس سنگینی از افکار، آمال و ارزوهای آن مردم است.

این مطالعه تنها دربارهٔ مراسم مصریان قدیم در بارهٔ تدفین فراعنه می‌باشد که ایرانیان نیز به نوبهٔ خود در آن سهم داشته اند. ولی نفوذ مصر در فرهنگ ابتدائی و عشیره ای ایران هخامنشی خیلی عمیق تر از آن است که در این مختصر بگنجد. تأثیر "ماآت" و سایر روندهای تمدن مصری در فرهنگ ایرانی عمیق است و به گلهای میماند که در قالیهای ایرانی تعبیه می‌شود با این تفاوت که گل قالی رشد نمی‌کند و حال آن که نمادهای فرهنگی

همیشه در حال رشد و دگرگونی هستند. بکلام دیگر ما تازه به ابتدای شناخت تأثیر مصر در تمدن ایران باستان رسیده ایم. بر ماست که وجوده این روند دو هزار و پانصد ساله و شکلی را که بفرهنگ ما داده و نتایج حاصله از آن را بتوانیم هرچه بیشتر بکاویم و کشف کنیم.



فهرست کتابها

- المستد، ا.ت. تاریخ امپراتوری ایران، چاپخانه دانشگاه شیکاگو. ۱۹۷۰
- اندرسن، استوارت. "آئینه گذشته" مجله جهان آرامکو. ژوئیه - اوت ۱۹۸۳
- برنال، مارتین. آئینای سیاه، جلد ۱، چاپخانه دانشگاه راتگرز، ۱۹۸۷
- بشيری، ایرج. "داریوش اول کبیر" زندگی بزرگان در خلال تاریخ، جلد ۲، ۱۹۸۸
- خشایارشا اول، زندگی بزرگان در خلال تاریخ، جلد ۵، ۱۹۸۸
- شاهنامه فردوسی: ۱۰۰۰ سال بعد، آکادمی علوم تاجیکستان، ۱۹۹۴
- "کیهان شناسی مزدائی" زردشتیگری و ارزشهای آن در تمدنهای خاورمیانه، آکادمی علوم تاجیکستان، ۲۰۰۳
- پیرنیا، حسن. ایران باستان، جلد های ۱-۱۰، سازمان کتابهای جیبی، ۱۹۶۳
- دادسون، ایدان. سلاطین نیل، چاپخانه دانشگاه امریکائی قاهره، ۲۰۰۰
- راوندی، مرتضی. تاریخ اجتماعی ایران، جلد های ۱-۶، انتشارات امیر کبیر، ۱۹۷۶
- سامی، علی. پایتختهای شاهنشاهان هخامشی: شوش، هگمتانه، تخت جمشید، انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۹۷۰
- عاصمی، محمد س. انسیکلوپدیای سوویتی تاجیک، جلد ۴، دوشنبه، ۱۹۸۱
- فرای، ریچارد ن. میراث ایران. کتابخانه امریکائی جدید، ۱۹۶۶
- کلیتون، پیتر ا. سال شناسی فرعونی: گاهنامه سلطنت به سلطنت سلسله های مصر باستان، تاماس و هادسن، ۲۰۰۱
- کنت، رولاند گ. فارسی باستان: دستور زبان، متون، لغت شناسی، انجمن تحقیقات خاور دور، ۱۹۶۱
- گرزیمسکی، کربز تف، "سودان: سرزمین اهرام" مجله جهان آرامکو. ژوئیه - اوت ۱۹۹۱

-
- گرشنمن، رمان. هنر ایران باستان از ابتداء تا عصر اسکندر کبیر، نشر گلدن پرس، ۱۹۶۴.
- مورنر، سیگفرید. ادیان مصر، چاپخانه دانشگاه کرنل، ۱۹۹۶.
- ویلبر، دونالد ن. پرسپولیس: باستانشناسی ایران مرکز جلوس شاهان پارس، انتشارات داروین، ۱۹۸۹.
- هرودت. جنگهای ایرانیان، کتابخانه جدید، ۱۹۴۲.

ایرج بشیری

تأثیر مصر در تمدن ایران باستان

طراح کامپیووتر
فرید عصمت الله

به مطبوعه ۳/۶/۲۰۰۷ سپرده شد. به چاپ ۱۸/۶/۲۰۰۷ امضاء شد.
کاغذ افست. چاپ افست. اندازه ۱۸۴X۶۰. ۱۶/۱ جزء چاپی ۱۷,۵
تعداد نشر ۵۰۰ نسخه. سفارش شماره ۹۸

نشریات «دواشتیچ»
شهر دوشنبه، خیابان «دستی خلق ها»، ۴۷
تلفن: ۲۳-۵۶-۶۱-۲۷، ۶۶-۵۶-۲۳
Email: devashtich@tojikiston.com